

بهار مردمسالاری

میزگرد چپستی و ماهیت جنبش های اخیر خاورمیانه با حضور : حمید رضا جلایی پور، محمد رضا خاتمی، هادی خانیکی، سید صادق خرازی، محمد علی سبحانی، داوود فیرحی و سید علی محمودی؛ آئین، شماره ۳۴ و ۳۵، فروردین ۱۳۹۰ (شماره ویژه نوروز)

سیدمحمد رضا خاتمی: با تشکر از تشریف فرمایی دوستان، با توجه به مسائلی که در منطقه وجود دارد به نظرمان رسید این تحولات منطقه شاید موضوعی باشد که بتوانیم به خوانندگانمان که عمدتاً فعالان سیاسی و اجتماعی هستند و می خواهند کمی عمیق تر به مسائل نگاه کنند مطالبی ارائه کنیم. تحولاتی که در حال وقوع در این کشورهاست نسبتاً غیر منتظره است. یعنی شاید سال های سال آدم انتظار داشته باشد کم کم تحول صورت گیرد، ولی به این سرعت و به صورت زنجیروار غیر منتظره بود، چپستی این تحولات امر بسیار مهمی است و زمان می خواهد تا صاحب نظران نسبت به این مسائل بتوانند پاسخ پرسش های زیادی را که وجود دارد بدهند. در رسانه ها و جاهای دیگر سعی می کنند مسائل را خیلی ساده بکنند و بگویند مردم از دیکتاتوری به جان آمده بودند، وضع اقتصادی شان بد بود، تحقیر شده بودند و... ولی تفاوت های جوامعی که در آنها این حوادث دارد اتفاق می افتد تفاوت های زیادی است، از یمن گرفته تا تونس و بحرین و بعضی کشورهای دیگر، شاید بیشتر باید کار کرد تا چپستی و چرایی این تحولات مشخص شود. یک سری بحث های جامعه شناسی وجود دارد که آیا این ها انقلاب است، جنبش مدنی است، جنبش های مدرن یا نوین اجتماعی است و نقش رهبری آنها چیست؟ رسانه ها چه نقشی دارند؟ به نظر می رسد در این فضای جدید ما با یک پدیده جدیدی روبرو هستیم که با آن تحلیل های قبلی که راجع به انقلاب های رایج در دنیا می شد شاید نشود این ها را تفسیر کرد و به همین دلیل هم شاید اثرگذاری عمیقی در سایر نقاط دنیا داشته باشد و ما شاید انتظار داشته باشیم حتی در کشورهایی که ثبات و دموکراسی دارند، به عنوان حرکت های اجتماعی و جنبش های مدنی تأثیرگذار باشد. ما به عنوان یک ایرانی و بخصوص نسل ما به عنوان نسل انقلاب اسلامی خیلی دوست داریم که بگوییم این صدور پیام انقلاب است و مردم از انقلاب ما درس گرفتند و دنبال تحولات تقریباً مشابه آن چیزی هستند که ما این جا داشته ایم. من خودم به نظرم می رسد که بی تردید انقلاب اسلامی و حرکت های بعدی که در ایران انجام شد، بی تأثیر در این حرکت ها نیست حتماً اثرات قابل توجهی هم داشته است. اما لزوماً این حرکت ها و همه این تأثیرات مثبت نیست یعنی تجربیاتی که ما در طول این سی سال داشته ایم و به هر حال ایران هم محور توجه همه دنیا بوده است حالا چه از راه دوستی یا راه دشمنی، این تجربیات ما برای آنها خیلی درس داشته است، کما این که می بینیم تحولاتی که بعد از پیروزی در آن جا اتفاق می افتد یا حرکت هایی که صورت می گیرد تفاوت های جدی با آن حرکت هایی دارد که ما بعد از انقلاب در داخل ایران انجام دادیم. خلاصه بگوییم به نظرم می رسد که الگوی انقلاب اسلامی به لحاظ تاکتیک ها و روش ها خیلی اثرگذار بوده است، ولی آرمان ها و هدف ها لزوماً این گونه نیست مثلاً زیرو رو کردن به آن معنایی که ما داشتیم را در آن جا نمی بینیم یا یک

رهبری دینی و نقش روحانیت و علمای دین. وجه مشترکی که شاید وجود داشته باشد و در آینده نیز اثرگذار باشد، به نظر می‌رسد که سیاست‌های حاکم بر قدرت‌های بزرگ دنیا در زمان‌های خاص چه در زمان پیروزی انقلاب ما و چه در زمان فعلی شاید بی‌تأثیر نبوده است، سیاستی که دموکرات‌ها داشته‌اند و بخصوص الآن به نظر می‌رسد یکی از مسائلی که اثرگذار بوده است، در این‌که این حرکت‌ها سریع‌تر به نتیجه برسد، دولت‌های غربی بخصوص احساس خطری که از تروریسم بین‌المللی می‌کنند و شاید تا حدودی متوجه شده باشند که علت عمده شکل‌گیری و تقویت تروریسم استبدادهای منطقه‌ای وابسته به آن‌ها باشد که در حقیقت مردم آن کشورها را متمایل به حرکت‌های تند و ضد منافع کشورهای بزرگ می‌کند. در زمان انقلاب اسلامی هم دموکرات‌ها بر سر کار بودند، یک فضای بازی را تبلیغ می‌کردند فرصتی برای تحول در ایران ایجاد شد و نقش شاه کم‌رنگ شد. الآن هم این سیاست‌هایی که وجود دارد شاید مردم را کمی دلگرم‌تر کرده است که می‌توانند با حاکم‌شان در بیفتند و تغییرات را ایجاد کنند. آنچه که الآن مهم است فارغ از این‌که این جریانات چیست و چرا اتفاق افتاد، به نظر می‌رسد نقش اساسی در منطقه و شاید جهان داشته باشد. یعنی ما به لحاظ نگرشی شاهد تحولاتی در بخش‌های عمده‌ای از جهان خواهیم بود و می‌تواند ژئوپولوتیک منطقه را به هم بزند. نمی‌دانیم این تأثیرات چقدر خواهد بود پیش‌بینی آن هم تا حدودی ممکن است ولی باید زمان بگذرد و ببینیم این تحولات چه می‌شود. همان طور که واقعه ۱۱ سپتامبر در سیاست‌های کشورهای بزرگ در دنیا یک تغییرات عمده ایجاد کرد، به نظر می‌رسد این تحولات هم اثرگذار خواهد بود، از جمله اثراتش روی ما دیده خواهد شد. به هر حال بحث بسیار متنوع و جنبه‌ها و وجهه‌های مختلفی دارد. ما مزاحم دوستان شدیم تا با توجه به سابقه اندیشیدن و نظر داشتن و پیگیری درباره مسائل مختلفی که در این تحولات وجود دارد، بخش‌های مختلف را تا آن‌جایی که امکان دارد بررسی کنیم و به عنوان فتح البابی که حداقل ذهن خوانندگانمان را به سؤال‌های مهم جلب بکند و لزوماً به این معنا نیست که در این دقایقی که در خدمت دوستان هستیم، بتوانیم همه این مسائل را بشکافیم و به همه سؤال‌ها پاسخ دهیم. اما حداقل یک جهت‌دهی نسبتاً درستی داشته باشیم و طرح سؤال‌های مهم می‌کنیم که اگر دوستانی علاقه‌مند باشند این مسائل را پیگیری کنند خیلی ساده نبینند.

سبحانی: بحثم را با جنبش جوانان ۶ آوریل و تعریفی که از خودشان کرده بودند آغاز می‌کنم. این‌ها می‌گویند ما جوانانی هستیم که با سن و عقیده و سوابق متفاوت و شغل‌های مختلف که جایگاهمان هم متفاوت است از وزیر و وکیل که الآن در حاکمیت هستند تا سبزی‌فروش و شغل‌های دیگر. مفهوم حرف این است که از نظر سن و حتی ملیت روی هم تأثیر می‌گذارد. بحث جدی‌شان این است که ما یک مجموعه‌ای هستیم که یکدیگر را طریق وب پیدا کردیم و به یک دیدگاه رسیدیم این‌که می‌خواهیم یک آینده دموکراتیک داشته باشیم و بتوانیم مشکلات سیاسی و اقتصادی‌مان را حل کنیم و رنج‌هایی که خودمان و مردم‌مان با آن مواجه هستند را از بین ببریم. می‌گویند که ما آزادی عمومی می‌خواهیم که بتوانیم قواعد عملی دموکراسی را در کشور پیاده کنیم و آن قواعد رعایت شود. تفاوت‌های زیادی در کشورمان هست که می‌خواهیم به رسمیت شناخته شود.

بعد از گذشت مدتی معلوم شد که در حقیقت موتور اصلی حرکت‌دهنده این جنبش جوانان ۶ آوریل بودند، یعنی اگر آن‌ها نبودند ممکن بود در یک توافق و تفاهم یا کنترل و سرکوب این جنبش پایان بگیرد، این‌ها هستند که تا امروز هم پایدار هستند و اگر اخبار را پیگیری کنید هر روز نقش‌شان پررنگ‌تر می‌شود و ارتش در حقیقت خودش را موظف می‌داند با این‌ها مذاکره کند.

در سطوح مختلف، تغییراتی در جهان رخ داده است از سال ۱۹۹۰ به این طرف دنیا در ابعاد مختلف در مسیر تغییر است. این تغییرات در جاهای دیگری از دنیا با سرعت بیشتری پیش رفته است، حتی در آفریقا. من آفریقا را مثال می‌زنم چون الان هم بعضی از این تحولات در آفریقاست منتهی در آفریقایی که قبل از آفریقایی بودن، خودشان را عرب می‌دانند. یعنی وابستگی‌شان عربی است و بعد آفریقایی و وقتی که ما نگاه می‌کنیم این اتفاقاتی که الان در کشورهای عربی می‌افتد در دیگر کشورهای آفریقایی پانزده سال پیش رخ داد. هم در غرب آفریقا هم در شرق آفریقا در کنیا اگر یادتان باشد این تحولات به صورت خیلی جدی اتفاق افتاد یا در اروپای شرقی. اگر بخواهیم آن تغییرات را تقسیم‌بندی کنیم می‌توانیم بگوییم یک این‌که اصولاً نظام دو قطبی از بین رفت و جنگ سرد پایان یافت و شرایط جدیدی در دنیا حاکم شد و اصلاً جنس منازعات در دنیا به کلی عوض شد. نگاه دیگری در همین چارچوب و تغییر دیگری که رخ داده است این که قبلاً چون دو جریان حاکم بودند، نیمی از دنیا دشمن خودشان را آن نیم دیگر دنیا می‌پنداشتند و خودشان را در آن چارچوب تعریف می‌کردند. بنابراین سایه اصلی که بر سر منازعات بود چه در سطح داخلی چه در سطح بین‌المللی به عنوان مبارزه ضد خارجی ضد استعماری مطرح بود که به کلی عوض شد. یعنی دیگر امروز مردم فهمیدند که باید در کشور خودشان این تغییرات را ایجاد کنند تا بتوانند در این نظام جدید دموکراتیک نقش بیشتری داشته باشند یعنی جریان ضد استعماری در داخل کشورها که حالا ضد استبدادی هم بوده است و بعضاً هم این‌طور نبوده، تبدیل شد به یک جریان صرفاً ضد استبدادی و یا یک جنبش‌هایی که حالا نمی‌دانم این تعریفی که من می‌گویم درست باشد یا نه؟ به نظرم می‌آید یک جنبش عرفی باشد که می‌گوید کاری ندارم که با چه ایدئولوژی‌ای با من تعامل می‌کند می‌خواهم مشکلات را حل کند و نیازهایم را برطرف نماید کرامت انسانی و ذاتیم تأمین بشود. مسأله ایدئولوژی چندان در جریان این جنبش‌ها دیده نمی‌شود. عرب‌ها را اگر ما تقسیم‌بندی بکنیم آن‌ها اصلاً یک بدهی دارند به این شرایط و می‌خواهند آن بدهی را تسویه کنند. یعنی مردم‌شان نسبت به تحولات عقب هستند و باید خودشان را به تحولات نزدیک بکنند. حالا این عرب‌ها تمرکز در عدم تغییر را تجربه کردند و بالأخره با هر روشی که بوده است پیاده کردند. این‌ها را دو جور می‌توانیم تقسیم کنیم یکی جغرافیایی که شمال آفریقایی‌ها مسائل و ویژگی‌هایشان ویژگی خاصی دارد، این‌ها دنبال این هستند که به هر صورت با توجه به این‌که بیشترشان مشکلات اقتصادی دارند و مسائل معیشتی آن‌جا در تونس و مصر خیلی جدی است آن را حل کنند. لیبی یک استثنا است، چون آن‌ها مشکلات معیشتی‌شان کمتر است. به هر صورت این یک نمونه از کشورهای عربی است. کشورهای اطراف اسرائیل موضوع‌شان اسرائیل است. پیشرفت و

عقب‌ماندگی‌شان، مسائل و مشکلات‌شان بستگی به جنگ و صلح دارد و در بحث وضعیت مصر که هم شمال آفریقایی است هم خاورمیانه‌ای و در واقع اطراف اسرائیل، دو موضوع وجود دارد. یکی بحث اقتصادی است که واقعاً مردم مصر گرفتار مشکلات اقتصادی هستند یکی هم بحث هویتی است یعنی هم در جنگ و هم در صلح باخته‌اند. امروز جوان مصری وقتی به گذشته خود نگاه می‌کند فقط همین دو عنصر را می‌بیند. دوره قبل از سادات که صلح کمپ دیوید را امضا کرد دوره‌ای بوده که جنگ کرده‌اند. آن‌ها جنگ کردند و در جنگ‌ها شکست خوردند. برای مردم هیچ نفعی نبود. این هم که صلح کرد تا وضع مردم بهتر بشود که نشد. بعضی از مردم مصر خودشان را جهان سوم می‌دانند و می‌گویند ما جهان چهارمی هستیم. در قاهره پایتخت مصر چهار میلیون نفر مقبره‌نشین هست، یعنی مردمی که در قبرستان زندگی می‌کنند. حالا قبرستان به آن معنا و مفهومی که آن‌جا مطرح است. بنابراین به هویت‌شان هم برمی‌گردد. حالا چرا این اتفاقات دارد در این قسمت خلیج فارس هم می‌افتد، این‌جا بحث آزادی‌ها مطرح است بحث همان خواسته‌های مدنی است که وجود دارد به اضافه این که بالأخره چهره‌های تکراری و روش‌های سنتی در مدیریت این هم خیلی از جوان‌هایی را که از طریق اینترنت و وب و مدیا که هیچ کس نیست که از آن‌ها استفاده نکند همه چیز را به سرعت همه می‌دانند. در چنین شرایطی طبیعی است که تحمل همان سیاست‌های سنتی به همان روش برای‌شان سخت می‌شود. در حقیقت سؤالی که چرا این سرعت در این مسأله به وجود آمد، به نظرم با توجه به این واقعیت‌ها که عرض کردم چندان سرعتی هم در مجموعه روند ما احساس نمی‌کنیم یعنی یک شرایط عقب‌افتاده‌ای است که امروز با پیدا کردن یک جریان‌اتی که از طریق جنبش‌های اینترنتی به هر صورت مردم و بخصوص جوان‌ها یکدیگر را پیدا کردند این‌ها می‌تواند یک موتور محرکی را ایجاد کند و این موتور محرک طبیعتاً وقتی که راه می‌افتد، بخشی از جامعه را راه می‌اندازد مطالبات مختلف در کنار مطالبات آزادیخواهانه و مدنی فعال می‌شود. در این سه بخشی که عرض کردم یک ویژگی مشترکی وجود دارد و آن آزادیخواهی است. یعنی تحت عنوان جنبش مدنی می‌شود از آن یاد کرد. در کنار این بحث هویتی است و مسائل معیشتی هم طبیعتاً می‌تواند به طور جدی در این مسأله وجود داشته باشد.

سیدصادق خرازی: دو جور می‌شود درباره این اتفاق گسترده‌ای که در شمال آفریقا شروع شد و به حومه عرب سرایت کرد و الان دارد از پوسته دنیای عرب هم خارج می‌شود، این شرایط آذربایجان، ارمنستان و تاجیکستان را هم دارد در برمی‌گیرد نسبت به آن به طور قطعی اظهار نظر کرد. برای ماهیت و هویت هر حرکت اجتماعی یک نسخه هماهنگی پیچیده نمی‌شود. نمی‌توان گفت همه این نهضت‌های جهان که در حال وقوع است از یک ماهیت بسیار دقیق برخوردار است یا از یک ماهیت ضد استبدادی برخوردار است یا ذات این ماهیت هویت استعماری است، در بسیاری از جاها تناقضاتی مشاهده می‌شود که این تناقضات نظم فکری را که می‌خواهد نسبت به وقایع داوری و قضاوت کند به هم می‌زند. چیزی که در لیبی اتفاق افتاده است دامنه این بحران لیبی از بحران دموکراسی‌خواهانه آزادیخواهانه ضد استبدادی خارج شده است یا حرکت دیگری شبیه به این دارد در یمن رخ می‌دهد. در ضمن این‌که این اتفاقات دارد در دنیای عرب رخ می‌دهد دو وجه مبارزاتی که در طول تاریخ توأم

شکل می‌گرفته است مبارزات تاریخی و نهضت‌هایی که هویت انقلاب‌ها را شکل داده بوده همواره مبارزه علیه استبداد، نفع استبداد با مبارزه علیه استعمار یعنی نفع استعمار دو روی یک سکه بودند ولی در بعضی از این نهضت‌ها اندازه‌گیری ضد استبدادیش اصلاً قابل مقایسه نیست با آن خواستگاه ضداستعماری قضیه و آنچه که مهم است در اولویت نفی استبداد است و نفی وضع موجود و به وجود آوردن یک شرایط جدید است. لذا خیلی زود است قضاوت کردن و داوری کردن راجع به ماهیت تک‌تک این اتفاقاتی که در دنیای عرب که الآن از دنیای عرب خارج شده و جاهای دیگر را در برمی‌گیرد بتوانیم قضاوت کنیم. اما چند نکته ذهن انسان را معطوف می‌کند به این‌که گویی در جایی نشستند و طراحی کردند و برنامه‌ریزی کردند که در چارچوب آن طراحی و برنامه‌ریزی این محورها و نهضت‌ها شکل بگیرد که در چارچوب آن شرایط جدید بتواند منافع حداکثری را برای ایالات متحده آمریکا داشته باشد. به نظر من اروپا از وقایع امروز دنیای عرب خیلی فاصله دارد در فهم این وقایع اروپا دچار توهم است بر خلاف آنچه که در آمریکا فهم وقایع و ذات این وقایع را خیلی بهتر می‌توانیم متوجه شویم. در اتاق فکری که در آمریکا است می‌شود حدس زد سه برداشت متفاوت از مباحث فکری و نظری که در اتاق فکر آمریکا در آن شکل می‌گیرد می‌توان ارزیابی کرد و رصدخانه آن می‌تواند نسبت به آن‌ها قضاوت داشته باشد من از بحث‌های ذهنی خارج می‌شوم می‌خواهم خیلی فکچوال و عینی موضوعاتی را مطرح کنم که این موضوعاتی را که به صورت عینی مطرح می‌کنم کمک می‌کند به ذهن مشترکمان که بتوانیم بهتر واقعیت‌ها را درک کنیم. یک نظریه و یک فکر مربوط است به دوره حاکمیت مطلق نئوکانسرواتیوهای آمریکایی که از درون آن فکر حتی نخبگان آزادیخواه مدعی آزادیخواهی آزادی‌طلب هم منافع ملی‌نگر هستند و آن حس خودبنیاد خودشان را ترجیح می‌دهند مثل آقای فوکویاما که می‌شود طرف قرارداد آقای سیفالاسلام که بتواند تصویر جدیدی را از لیبی امروز بسازد در افکار عمومی این زاویه‌ها و تصویرسازی‌هایی که در دنیای آمریکایی مرسوم است این‌ها بیشتر با کمپانی‌ها و شرکت‌هایی است که دارند قرارداد می‌بندند حالا در یک جاهایی مثل اسرائیل به دلیل ماهیتی که یهود بین‌الملل دارد و قدرتی که یهود در ایالت متحده آمریکا دارد خودشان آمدند سازمانی درست کردند به نام آپیک ولی کشورهای دیگر مثل عربستان سعودی، کویت و مصر این‌ها شروع کردند در ایالات متحده کمپانی‌هایی را ایجنت می‌کردند این‌ها می‌رفتند برایشان لابی می‌کردند و برایشان تصویر مثبت می‌ساختند ولی الزاماً تمام کشورها نه فهم این قضیه را داشتند و نه تمام لابیست‌ها خودشان را آماده می‌دانستند که بروند چهره‌ای مثل قذافی را یا ساختار سیاسی مثل لیبی را تنقیح کنند، تنظیم کنند، تمیز کنند یک تصویر و ایمیج مثبتی از آن بسازند بعد از اتفاقاتی که آقای قذافی و سیفالاسلام و خمیس و سیف‌العرب شروع کردند در این طرف و آن طرف دنیا کار کردند یک تصویر جدیدی از لیبی جدید بسازند. در واقع این‌ها آمدند یک حرکت جهانی شروع کردند و حرکتشان هم با یک کار گسترده و پول‌هنگفتی که پرداخت کردند در ماجراهای مختلف مثال دارم می‌زنم امثال فوکویاما درگیر این کار شدند که ایمیج و تصویرسازی بکنند. این یک تفکر آمریکا، فوکویامایی که در اوج متفکرین ایالات متحده آمریکاست امروز افتاده به کاسبی

تصویرسازی، کاسبی 35:25 در یک کشوری مثل لیبی. یک جریان دیگری در آمریکا در بین دموکرات‌ها است که آن‌ها قائل هستند به این‌که بقای ایالات متحده و حفظ منافع ایالات متحده به درک واقعیت‌هاست. آن‌ها معتقدند که دولت‌ها، دولت‌های آرتیفیشال هستند، تصنعی هستند واقعیت آن‌جا ملت‌هاست و مردم از ایالات متحده فاصله جدی پیدا کردند و بین دولت‌ها و ملت‌ها باید ملت‌ها را در نظر گرفت که چند اتفاق بیفتد. معتقدند که بین این انتخاب ادا دارالامر باید ملت‌ها را انتخاب کنند این هم بر اساس فلسفه سیاسی که استراتژی جدی و راهبرد جدی است که آقای اوباما در انتخاباتش آن را تحت عنوان change بیان کرد. اگر کسی اصل مبنای تغییر را بپذیرد به نظر من این تغییر هم در عرصه داخلی هم در عرصه خارجی امکان دارد خودش را به گونه‌های مختلف نشان دهد و تصور من این است که یک اتاق فکری در آمریکا نشستند در چارچوب منافع ملی ایالات متحده دارند این چنج را به گونه‌ای مستقر می‌کنند که البته با خاستگاه بومی و ملی، با دیدگاه دینی ملت‌ها تعارض و تناقض نداشته باشد و چون منافع حداکثری از این تغییر برای آمریکا و مضار حداقلی برای غرب داشته باشد این در مرحله اول چیزی است که می‌شود آدم از مجموع اتفاقات و تصمیم‌ها و مواضعی که آقای اوباما دارد چون مواضع آقای اوباما در قبال تونس، در قبال مصر، در قبال عربستان سعودی، در قبال بحرین، وزیر خارجه آمریکا در صحبت با پادشاه بحرین بازخواست می‌کند چرا در میدان مروارید با مردم برخورد شد، اگر یک مقدار عمیق‌تر قضیه را ببینیم و به عقب برگردیم و یک بررسی تاریخی انجام دهیم می‌بینیم که چرا آقای اوباما اولین اقدام سیاست خارجی خودش را با صحبت کردن، مخاطب خودش در دنیای اسلام آن هم از مصر شروع کرد یعنی اوباما را ما می‌خواهیم عینی صحبت کنیم نه ذهنی. اوباما آمد در قاهره فرازهایی از آیات قرآن را خواند. مطالب مهمی را در سخنرانی خودش در مصر گفت با آنچه که امروز در مصر دارد اتفاق می‌افتد صحبت‌های آقای اوباما مو نمی‌زند تغییر نمی‌کند یک کار تطبیقی برویم *Competitive studies* انجام بدهیم به عنوان *case study* ببینید که انگار این را طراحی کردند و مدیریت کردند منتها به دلیل حساسیتی که بعضی از کشورها دارند حساسیتی که در مصر نسبت به مصر است از لحاظ ژئوپولوتیک و جنواستراتژیک قابل مقایسه با حساسیتی که با لیبی وجود دارد نیست. موقعیت سرزمین، جایگاه همسایگی با اسرائیل، مدیترانه‌ای بودن آن، حوزه تمدنی و تاریخی اقلیت ده درصدی قبطی‌ها همه این‌ها را که بررسی کنید جایگاه مصر را متفاوت می‌بینید. یعنی مصر در منطقه خاورمیانه بالأخره نقش دارد سه حوزه تمدنی در دنیای خاورمیانه نقش داشتند ایران، مصر و ترکیه و با یک ارزیابی جدی و دقیق این‌ها آمدند یک کار جدی‌ای را انجام دادند و آن هم همین است که مخاطبان خودشان را در این فرایند کاملاً مشخص کردند و مردم را قرار دادند لذا لحظات آخر پشت پرده اتفاقی که در مصر می‌افتد نقش اوباما خیلی نقش تعیین‌کننده‌ای است فشارهایی که گذاشته روی ارتش فشارهایی که گذاشته فرماندهان ارتشی که با آمریکایی‌ها در ارتباط سازمانی است سازمان نظامی هستند تمام هم و غم آن‌ها این است که ارتش کار غیر حرفه‌ای انجام ندهد و فشاری را که به مبارک می‌آورند فشاری است که مبارک بپذیرد آن لحظات آخر تصمیم بگیرد و یک

نکته مهمی که این جا است نمی‌شود گفت مخاطب اباما، مخاطب این نقطه مجهول مخاطب این جنسی که ما هنوز نمی‌دانیم جنس آن چه است احزاب نیستند، نخبگان سیاسی نیستند، تصمیم‌گیران اقتصادی نیستند الیت و نخبگان حکومتی و دولت هم نیستند مخاطب اصلی امروز این نقطه مجهول مردم و جوانان هستند و جوان‌ها هستند که حال آقای سبحانی اشاره داشتند تحت عنوان شباب شش آوریل در این چارچوب من مخاطب شما هستم و با این مخاطب آن‌ها را دارند مدیریت می‌کنند با چه ابزاری دارند مدیریت می‌کنند؟ امروز مهم‌ترین ابزار جدی‌ای که به وجود آمده یک Network بین ملت‌ها است فیس‌بوک، تویتر، اینترنت مهم‌ترین ابزار ارتباطی این شبکه شدند و این شبکه با یکدیگر دارند یکدیگر را پیدا می‌کنند و با یکدیگر حرف می‌زنند و از آن مهم‌تر از دست رفتن نقش رسانه‌های اطلاع‌رسانی در این ماجرا است رسانه‌های اطلاع‌رسانی نقشی که دارند نقش مخاطب خارج از این مجموعه را دارند و تأثیر روی این مجموعه نمی‌گذارند چون این شبکه دارد کار خودش را به صورت قدرتمند و با سرعتی انجام می‌دهند. رییس بین‌المللی چیز عجیبی می‌گفت من چند شب پیش سخنرانی‌اش را در ژنو خواندم او می‌گفت: «گروه‌های تمام ان.جی.او.های جهانی امروز اینترنشنال، گروه‌های حقوق بشری که فقر اطلاعات در تمام نهضت‌های اجتماعی و در تمام انقلاب‌ها دارند نمی‌دانند وضعیت حقوق بشر دارد می‌آید ببینید در این ماجرا ما نداریم چون ما پیوستیم به فیس‌بوک، ما پیوستیم به تویتر برای ما یک نکته مهم این جا وجود دارد و آن این است که بتوانیم یک پلی ایجاد کنیم بین واقعیت امروز جهان و واقعیت تحولات این منطقه. لذا امروز هم ما هستیم به دولت انگلستان خط می‌دهیم که دولت انگلستان چه سیاستی را جلو ببرد ما امروز خط می‌دهیم به دولت‌هایمان در اسکانندیناوی من از کشور اسکانندیناوی هستم خط می‌دهم که دولت اسکانندیناوی چگونه مقتضیات خودش را جلو ببرد» لذا یک ابزار بسیار مهمی در این هویت به آن شکل می‌دهد قدرت به آن می‌دهد تقویت می‌کند دامنه این تغییر هم به نظر من از دنیای عرب دارد خارج می‌شود و کشورهای دیگر را در برمی‌گیرد. نکته دیگری که مهم است غرب به یک جایی رسیده که ما باید برویم دنبال علل موجهه بلیه و پدیده مهم و زشتی به نام تروریسم این بلیه خشونت و تروریسم Reaction است، پژواک است آن اکشنی را باید پیدا کنیم که ری‌اکشن پیدا کرده آن تأثیرات متقابل را پیدا بکنیم آن تأثیر متقابل این است که هویت ملی و دینی این جوان‌ها نادیده انگاشت شده و ما باید بتوانیم این‌ها را مدیریت بکنیم و با مدیریت خودمان فضایی را به وجود بیاوریم که با وجود آمدن آن فضا بتوانیم قدرت را از دست جریان افراد خارج کنیم. اردوگاه جدی در دنیای عرب زادگاه جریان افراط امروز دنیای اسلام است می‌شود گفت که حالا پاکستان هم به این اضافه شده ولی من دنیای عرب را ملاک می‌دانم چون پاکستان هم شعبه‌ای از تحولات مصر و عربستان سعودی است این دو اردوگاه، مصر و عربستان سعودی هستند یکی نماد تفکر سلفیزم است و یکی نماد تفکر عربیزم. هم در درون‌شان ناسیونالیسم و قوم‌گرایی عرب بیداد می‌کند هم در درون آن‌ها نگاه فکر سلفی و فکر جاهلی عرب بیداد می‌کند هر حرکت اجتماعی و سیاسی که اتفاق می‌افتد در دنیای عرب معرکه‌گردان اصلی آن جریان، طرفداران و حواریون این نحله‌های تند رادیکال و افراطی دنیای

عرب بوده. امروز القاعده در مصر انتهای جدول است ماجرای ایمن الظواهری ته جدول واقعی پذیرش مردمی است، پذیرش مردمی در مصر با یک خاستگاه دموکراتیک و یک خاستگاه معقول دینی پیوند خورده است این است که اگر ما تصور کنیم خاستگاه این نهضت‌های فکری یکی اسلام‌گرایی، یکی ملی‌گرایی، یکی هویت از دست رفته آن‌ها، یک جا فلسطین و یک جا قدس شریف است این‌ها تصورات ماست واقعیت‌ها در آن‌جا طور دیگری دارد خود را نشان می‌دهد اگرچه ذاتاً خاستگاه هویت ملی و رجعت به ارزش‌های دینی در ذات و ضمیر این تحولات فکری، در تحولات و انقلاب‌ها، جنبش‌ها و این حرکت‌های جدی جدید دیده می‌شود. نکته‌ای که به وجود آمده و هم مصر و هم ترکیه این را از لحاظ تاریخی تجربه کرده‌اند و هم ایران تجربه کرده، در طول تاریخ اتفاق افتاده برای فرار از دست ظالم و استبداد داخلی وامدار و خراج‌گذار استعمار بشوند. این در طول تاریخ مشروطه ما بوده در یک مقطعی ما در تاریخ تحولات اجتماعی-سیاسی خودمان حتی روشنفکران خودمان را داریم که برای نفی استبداد داخلی دست به دامن خارجی‌ها شدند. در تاریخ سیاسی ترکیه این اتفاق افتاده در تاریخ مصر این واقعیت اتفاق افتاده و چون مصر، ایران و ترکیه سه دوره را با هم تجربه کردند دوره ملی‌گرایی، دوره اسلام‌گرایی و دوره تجدیدگرایی هر سه دوره را این سه کشور با فاصله‌های خیلی کمی تجربه کردند. این بار در این مبارزات و این حرکت‌های اجتماعی این موضوع به گونه دیگری خود را دارد نشان می‌دهد آن مقدار تعصبی که در جهت نفی استبداد داخلی و استقرار دموکراسی است می‌شود گفت این انتفاضه ماهیت و این هویت انتفاضه دموکراسی است اما در درون این انتفاضه دموکراسی ارتباط خارجی و تعامل با جهان به عنوان یک واقعیت دیده می‌شود یعنی کاملاً مشخص است که استعمار و آن نگاه به استعمار جایگاه خودش را از دست داده یا به یک جایگاه دیگری خودش را تغییر داده. می‌شود این‌گونه تفسیر کرد که در این‌جا آن‌ها هرگونه موفقیتی را برای خودشان و آینده خودشان را در صورت موفقیت و گرفتن قدرت و استقرار دموکراسی به این می‌دانند که از جامعه جهانی و با جامعه جهانی کار کنند و زندگی کنند و تحمل کنند. یک نکته دیگری که وجود دارد رهبران این‌ها، رهبرانی که به صورت سنتی در احزاب بودند الآن به مردم پیوستند و دارند در جریان مردم با مردم پیش می‌روند ولی چون به دلیل شناختی که دارند در جامعه و صاحب تریبون هستند هیچ‌کدامشان صحبت از تحریک افکار عمومی علیه یک خارجی نمی‌کنند و خودشان را دارند نشان می‌دهند که نماد یک نوع اسلام تسامح هستند، نماد یک نوع اسلام مدارا هستند، نماد یک نوع اسلام مدرن هستند و پدیده اسلام مدرن را با پدیده دموکراسی در تناقض نمی‌بینند. در حالی که آن نگاه جهادی که احزابی مثل اخوان در مسیر تاریخ موجهه خودش، تاریخ تحولات خودش داشته، ما چند تا اخوان داریم اخوان اول، اخوان دوم، اخوان سوم دیگر در این اخوان جدید نماد کار با جهان دیده می‌شود مثل همان کاری که در حرکت اردوغان در مقابل اربکان دیده شد. این را کاملاً می‌شود در آرای راشد الغراشی دید، می‌شود در آرای حسن حنفی دید، حسن حنفی شریعتی مصر است. شریعتی یعنی ایدئولوژی، شریعتی یعنی انقلاب، شریعتی یعنی تحول و تغییر، حسن حنفی این بود. حسن حنفی امروز دارد چیز دیگری می‌گوید او امروز از عقل مشاطه صحبت می‌کند و

نماد عقل مشاطه‌اش منافع ملی مصر است و جالب‌تر این‌جاست که در تمام این نهضت یا جنبش امروز مصر شعارهای ضد همسایه خودشان اسرائیل اصلاً حکم ثانویه دارد، حکم اولیه آن‌ها همان دیدگاهی است که دارند تجربه می‌کنند و کار خودشان را انجام می‌دهند لذا یک سیکلی درست شده در این انتفاضه دموکراسی که این سیکل مشخص مهم‌ترین ابزارش تکنولوژی ارتباطات است که نیازی به قدرت الیت و نخبگان ندارد و توانسته یک خودرهبری را به وجود بیاورد. این نت وورکی که درست شده یک NGO جهانی دارد و یک افکار عمومی و جهانی دارد سازمان‌های بین‌المللی را با خودش دارد همراه می‌کند و از همه مهم‌تر استراتژی دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ را همراه خودش می‌کند.

رضا خاتمی: آقای دکتر خرازی بیشتر روی مصر صحبت کردند شاید این الگویی را که گفتند قابل توجه باشد. ولی نمی‌دانم تونس را چه می‌خواهید بگویید؟ تونس چون نقش درجه اول در سیاست منطقه و حتی کشورهای عربی ندارد، حتی در آفریقا. اگر در تونس آن اتفاق نمی‌افتاد آیا این حلقه‌های پشت سر هم اتفاق می‌افتاد یا نه فقط یک واقعیت وجود دارد هر چه وابستگی آن حاکم بیشتر، سقوط آسان‌تر. یعنی الآن مثلاً قذافی را نمی‌پذیرند ولی هر چه هست با کشتار و خونریزی مقاومت کرده یا مثلاً علی عبدالصالح مقاومتش بیشتر است ولی مصر چون وابسته است کاملاً مشخص است که حداقل آمریکایی‌ها یک نقش بازدارندگی ارتش را در حقیقت محدود کرده بودند که وارد نشود و فشار بیاورد این امر مسلمی است. به هر حال این سؤال باقی می‌ماند اگر بپذیریم که محور سیاست خارجی آمریکا به طور عام و بخصوص در منطقه اسرائیل است، آیا دموکراسی حتی دموکراسی هدایت شده به نفع این سیاست است یا نیست؟ از نظر تئوری قطعاً به نفعش است در یک مرحله. اما اگر واقعاً اسرائیل سیاست خارجی آمریکا باشد دموکراسی در کشورهای منطقه این سیاست را تقویت می‌کند یا باید برای اسرائیل یک فکر دیگری بکنیم؟

سیدعلی محمودی: همان طور که تا این‌جا صحبت شده ، به نظر می‌آید تحولاتی که اتفاق افتاده اگر چه ناگهان سر برآورده، اما دارای زمینه‌های تاریخی است. بنا بر این ضروری است که ریشه‌های تاریخی این تحولات را در مناطقی که اتفاق افتاده بویژه در مصر مرور کنیم. چرا که بدون یادآوری زمینه تاریخی، در فهم اتفاقات و پدیده‌هایی که شاهد آن هستیم، مشکل بیشتری خواهیم داشت. در جهان عرب ، مصر حکم سردمدار و نوعی رهبری را داشته. میراث فرهنگی، فکری و فلسفه سیاسی در مصر همواره در جهان عرب خیلی برجسته و تأثیرگذار بوده است. در مصر چنان‌که می‌دانید اخوان المسلمین حدود ۸۰ سال سابقه تاریخی دارد. یعنی از ۱۹۲۸ جامعه مصر و اندیشمندان و روشنفکران مصری مراحل را پشت سر گذاشتند. ما طی این مراحل در مصر شاهد اسلام به قرائت انقلابی هستیم، شاهد اسلام تکفیری یا سلفی هستیم و همین‌طور شاهد اسلام میانه‌رو که می‌شود گفت تا دهه ۸۰ این محور انقلابی و انقلابگرایی در مصر جلوه‌های مختلفی دارد. ابتدا در چهره اخوان المسلمین و سپس در حرکت‌هایی که سلفی‌ها داشتند و تشکیلاتی مثل جماعت اسلامی و جهاد اسلامی که متأثر از افکار سید قطب بودند. به دهه ۸۰ که می‌رسیم می‌بینیم یک ارزیابی نسبت به درونمایه حرکت انقلابی و این‌که

چقدر می‌تواند برای توسعه و پیشرفت کشور مصر راهگشا باشد به چشم می‌خورد. خود اخوان المسلمین تحولات فکری جدیدی را آغاز می‌کنند و جالب است به تاریخ که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که اسلام انقلابی از نظر اخوانی‌ها، نوعی پیروی از افکار ابن تیمیه و ادامه سنت فکری خوارج است. طبیعی است که در این‌جا اخوان، اسلام جهادی را در مصر مخاطب قرار می‌دهد. اسلام جهادی که دست به ترور می‌زند، بعضی از اجتماعات را به هم می‌زند و در واقع از منطق رادیکالی انقلابی استفاده می‌کند، تا می‌رسیم به دهه ۹۰. در این دهه رهبران جماعت اسلامی و جهاد اسلامی که در زندان مصر هستند، از مغایرت خشونت با آموزه‌های راستین دینی صحبت می‌کنند و به هر حال درباره ترور انور سادات نکاتی را مطرح می‌کنند که به معنی اشتباهات حرکت‌های جهادی بوده است. در مورد مسائلی که بعد از شکست ۱۹۶۷ در دوره ناصر اتفاق می‌افتد، در تابستان ۱۹۹۴ اخوان المسلمین دو سند منتشر می‌کند. سند اول شامل دیدگاه‌های سیاسی اخوان است که نظام شورایی را مبتنی می‌کند بر دموکراسی، از قانون اساسی مکتوب صحبت می‌کند و آزادی‌های عمومی را مورد تأکید قرار می‌دهد و از ضرورت پاسخگویی حاکمان سخن به میان می‌آورد. سند دوم دیدگاه اخوان المسلمین است راجع به زنان. به نظر رهبران اخوان المسلمین، زنان حق شرکت در امور سیاسی و اجتماعی دارند، در مجلس می‌توانند حضور پیدا کنند و همین‌طور در نهادهای عمومی فعال باشند، به استثنای ریاست کشور.

این سیر تحولی که به طور خیلی فشرده و فهرست‌وار به آن اشاره کردم نشان از آن دارد که دوران اسلام به قرائت انقلابی یا انقلابیگری با توجه به تجربه‌های متراکمی که مصری‌ها از فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی فراهم آوردند سپری می‌شود و ما شاهد دوران جدیدی هستیم که می‌توان از آن به دوران گذار به دموکراسی یاد کرد. فرهنگ دموکراتیک خیلی آرام و به تدریج - چنانکه این سیر تاریخی هم نشان داد- در جامعه مصر مطرح می‌شود. البته فقر و مشکلات اقتصادی، عدم توفیق حکومت در این‌که توسعه متوسطی را در مصر فراهم بکند، نارضایتی روشنفکران، تکاثر ثروت توسط دیکتاتورها (که این بین تمام کشورهای خاورمیانه به چشم می‌خورد) و به هر حال سیاست ملایمی که از رهگذر روی کار آمدن دموکرات‌ها ی آمریکا که در منطقه مشاهده می‌کنیم، این‌ها دست به دست هم می‌دهد و آنچه را زیر پوست کشورهای عربی می‌گذرد- که من عربستان را هم در این مورد مستثنی نمی‌کنم- بروز می‌کند. به هر حال مواج متراکمی است که در حال خیزش و جنبش است. درست است که از تونس شروع می‌شود ولی بقیه کشورها هم مستعد هستند، چرا که دورانی از تأمل و بازنگری و آشنایی با مؤلفه‌ها و مفردات دموکراتیک در رسانه‌های گروهی از طریق مطبوعات و فضای مجازی را تجربه کرده‌اند و اجتماع‌هایی که در کشورهای عربی تشکیل شده به مدد این انفجار اطلاعات و فضای مجازی و اینترنتی توانسته به یک نوع گفت‌وگو و هم‌اندیشی و همکاری دست یابد. به همین خاطر است که می‌بینیم با یک نگاه تاریخی از یک‌سو و نگاه مبتنی بر پدیدارشناسی از سوی دیگر، آنچه که در کشورهای عربی دارد اتفاق می‌افتد ترکیبی از مطالبات برای تغییر بدون دست زدن به حرکت‌های تند انقلابی است. اصولاً خشونت به جز در لیبی کمتر در کشورهای دیگر اتفاق افتاده و این

نشان‌دهنده تکیه جوانان و پویانان این جنبش‌ها روی عقلانیت سیاسی دموکراتیک است که آرام آرام خواهان تغییرات اساسی هستند. آنچه مردم می‌خواهند، توسط کنشگران و سخنگویان جنبش مثلاً در مصر به چشم می‌خورد، مانند تغییرات لازم در قانون اساسی این کشورها، مسأله آزادی، مسأله نفی خشونت و ایجاد زمینه برای این‌که مردم بتوانند آزادانه به فعالیت‌های اقتصادی، فکری، هنری و سایر جنبه‌ها بپردازند. نگاه این مجموعه به دین و اسلام بسیار جالب توجه است یعنی در اجتماعی که در این کشورها برگزار شده مردم تعلق خودشان را نسبت به آداب و مناسک دینی و موازین کلی اسلامی نشان می‌دهند، در عین این‌که سخنی از رویارویی مسلمان و مسیحی نیست، سخنی از رویارویی شیعه و سنی نیست، یعنی نوعی تکثرگرایی را در حرکت‌شان می‌بینیم و طبیعی است که تکیه آن‌ها بیشتر روی نظم بخشیدن به وضعیت داخلی کشورها است. یعنی کنشگران جنبش‌ها از موضوعات مربوط به سیاست خارجی صحبت نمی‌کنند برداشت من این است که این امر به معنی غفلت آن‌ها از مقوله استقلال نیست. آن‌ها به استقلال کشورهای خودشان هم می‌اندیشند، منتها مشکل را بیشتر در خانه جستجو می‌کنند و می‌خواهند در خانه یعنی کشورشان سامانی به وجود بیاید که مبتنی بر قانون و نظم دموکراتیک باشد که جایگاه دین، جایگاه نهادهای دینی و آزادی مبتنی بر قانون در این خانه‌ها شکل بگیرد. در جنبش‌های مدنی مردم، این زیرکی و ظرافت و عقلانیت به چشم می‌خورد که آن‌ها همزمان جبهه‌های مختلفی را به عنوان هدف‌های خودشان نگشودند و متمرکز شدند به مسائل داخلی. اما به باور من، در فراسوی چنین نظم دموکراتیک تدریجی در کشورهای عربی خاورمیانه، برآیند و محصول این جنبش‌ها موقعی که به مرحله تثبیت برسد و شکل نهادهای به خود بگیرد، سطح استقلال این کشورها را بالا می‌برد. ببینید اتفاقی که می‌افتد می‌تواند خیلی مهم باشد. ما شاهد کاهش فاصله میان دولت و ملت خواهیم بود، اگر این جنبش‌ها بتوانند خواسته‌ها و هدف‌های خودشان را به نحو درستی سازماندهی و نهادینه بکنند. وقتی که آزادی و دموکراسی تحقق پیدا بکند، حتماً استقلال می‌تواند کارایی خود را نشان دهد و شکل فعالی بیابد. یعنی به نظر می‌رسد ما شاهد مواضع فعال در سیاست خارجی این کشورها باشیم بعد از این‌که فرایند تثبیت و نهادینگی دموکراتیک را به تدریج طی کنند، چرا که با این روند نیروهای فروکوفته و فروخته مردم آزاد می‌شود، نیروها تبدیل به قدرت می‌شود و طبیعی است که مدل دموکراتیک که در چارچوب نهادهای مدنی، سازمان‌های غیردولتی و فعالیت‌های احزاب شکل می‌گیرد، می‌تواند استقلال گم‌شده و فراموش شده را مجدداً در این کشورها احیاء کند و مردم اراده خود را در اداره سیاست خارجی کشورهای خود نشان بدهند. ممکن است این پرسش مطرح بشود که این وضعیت چقدر برای اروپا و آمریکا می‌تواند مطلوب باشد؟ البته وضعیت هر کشوری در ارتباط با هدف‌های آمریکا و سیاست خارجی آمریکا با دیگر کشورها متفاوت است. در مورد مصر طبیعی است که آمریکا دغدغه ثبات مصر را داشته باشد. چرا که از هم پاشیدن قدرت در مصر به معنی مورد تهدید قرار گرفتن منافع است که آمریکا در اسرائیل و منطقه جستجو می‌کند. لذا قابل درک به نظر می‌رسد که مدیریت آمریکا به سمت و سوی برود که ثبات مصر حفظ بشود. بی‌ثباتی در مصر می‌تواند تبدیل به بی‌ثباتی در

اسرائیل بشود و به مناطق دیگر هم سرایت بکند. طبیعی است که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها بر پایه فلسفه عمل‌گرایی (Pragmatism) وضعیت‌ها را می‌سنجند و با توجه به وضعیت‌های جدید سیاست‌گذاری‌های جدید می‌کنند. به نظر می‌آید که برای آمریکا نظام‌های کشورهای عربی از نظام‌های پادشاهی گرفته تا جمهوری‌های ظاهری، وضعیت نامطلوبی نبوده چرا که همواره از این کشورها حمایت می‌کردند و از آن‌ها به عنوان متحد خودشان در منطقه خاورمیانه یاد می‌کنند. مردم این کشورها از یک‌سو «شهروند» کشورهايشان هستند و از سوی دیگر «پیرو دین و آیین» خود هستند که بیشتر مسلمان‌اند و با توجه به پیوند و تعامل با فرهنگ جهانی، به عنوان «شهروندان جهان» محسوب می‌شوند. بنابراین به نظر می‌رسد آمریکا و اروپا درک می‌کنند که با یک وضعیت جدید در خاورمیانه روبرو هستند. آنان با کشورهایی روبرو هستند که خواهان تغییر و اصلاحات تدریجی‌اند. بنابراین مجبور‌اند با این گفتمان جدید خودشان را هماهنگ بکنند. این هماهنگی به این معناست که با کشورهایی روبرو می‌شوند که به طور تدریجی به سوی نظام‌ها و مناسبات دموکراتیک پیش می‌روند، فاصله ملت‌ها و دولت‌ها کم شود و مردم کنشگران فعالی در این کشورها می‌شوند. بنابراین آمریکا با چهره جدیدی از خاورمیانه روبرو می‌شود و سعی می‌کند این چهره جدید را بشناسد و مناسبات خودش را با این کشورها بر اساس چهره‌های جدید تنظیم کند. این موضوع پیش از این نیز سابقه داشته است. مثلاً چین زمانی زیر فشار استعمار مستقیم بود و همه چیز خودش را از دست داده بود. بعدها که چین قدرت یافت، نگاه آمریکا و اروپا نسبت به چین به طور کلی تغییر کرد. این قدرت‌ها، وزن چین نو را درک کردند و حساب جدیدی برای چین باز شد. بنابراین می‌شود این فرض را مورد بررسی قرار داد که به تدریج با تغییر فضای فکری کشورهایی که از آن‌ها صحبت می‌کنیم، مناسبات آمریکا به شکل تازه‌ای با این کشورها تنظیم شود. البته لیبی در این مورد استثنا است، چرا که از ساختار قبیله‌ای برخوردار است و هنوز به روند دموکراتیک در آن حدی که در کشورهای دیگر به چشم می‌خورد نرسیده و طبیعی است که راه درازی در پیش دارد. آن خشونت‌ها هم که مشاهده می‌شود، عامل آن صرفاً شخص قذافی نیست. می‌توان گفت که سطح اجتماعی و طبقاتی جامعه لیبی است که چنین اقتضایی دارد و بطور کلی وضعیت لیبی را از وضعیت کشورهای دیگر متفاوت می‌کند.

به پرسشی بازگردیم که آقای دکتر خاتمی در آغاز مطالب من مطرح کردند. اشاره کردم که تونس یک نقطه آغاز بود و وضعیت داخلی کشورهای عربی و خاورمیانه، اقتضای چنین تغییر و جنبشی را داشت، طبیعی است که این اتفاق در نقطه‌ای می‌افتد و همانند کبریتی است که انبارهای دیگر را هم مشتعل می‌کند. اگرچه به نظر می‌آید که خشونت به استثنای لیبی در دیگر کشورها در حداقل ممکن است.

نکته پایانی صحبت‌م در این بخش راجع به سه روش برای بررسی جنبش‌های خاورمیانه است. به نظر من، تحلیل‌ها و ارزیابی‌هایی که مشاهده می‌کنیم، بر اساس یکی از این روش‌های سه‌گانه شکل گرفته‌اند. نخست، **روش ابزارگرایی**. از این روش استفاده می‌کنند برای این‌که تحولاتی که در کشورهای خاورمیانه می‌گذرد را به نوعی با ایدئولوژی یا انگاره‌های ذهنی

دلخواه مورد نظر خود تطبیق بدهند و با ایجاد فضایی سیاست‌زده از آن استفاده سیاسی بکنند تا این‌که مسائل اصلی پنهان بماند. این روش جنبه القایی و تلقینی دارد و در خیلی موارد نشانی غلط می‌دهد. مثلاً اصرار دارند از کلمه انقلاب یا اسلام به شکلی غلیظ سخن به میان آورند و این موضوع را مرتباً تکرار می‌کنند. پیروان این روش دوست دارند آنچه را می‌پسندند و در خیالشان می‌گذرد که شکل واقعیت به خود بگیرد اما نمی‌گیرند، واقعی جلوه دهند. با بررسی‌های تاریخی و پدیدارشناختی که به عمل آمد و دیدگاه‌هایی که دوستان مطرح کردند می‌توان گفت که در کشورهای خاورمیانه دین از جایگاه اجتماعی و فرهنگی برخوردار است و حتماً به نسبت سهم خود بر سیاست تأثیرگذار است، اما این اندیشه نیز در خاورمیانه به صورت باوری موجه در آمده که کار نهادهای دینی و کار حکومت از یکدیگر جدا و مستقل است. مردم به دین اعتقاد دارند، به آداب و مناسک دینی پایبند اند، اما این همه به معنی آن نیست که در پی برپایی نظام‌هایی به جز دموکراسی در کشور‌های خویش هستند. روش نخست، روشی کاذب و غیر علمی است همانگونه که از نامش پیدا است، جنبه ابزار دارد. روش دوم، روش **آرزومندان** است. کسانی یافت می‌شوند که بدون درک تحولات دو دهه اخیر، در دوران و شرایط گفتمان انقلابی به سر می‌برند. آنان خاطره دردناک ظلم استعمار مستقیم و غیرمستقیم غرب را در ضمیر خود دارند و معتقد اند جهان با تغییرات انقلابی رادیکال می‌تواند به آزادی و عدالت دست یابد. آنان نوعی آرمان‌گرایی پیش چشم خود قرار دادند و با این عینک و از این زاویه به تحولات خاورمیانه می‌نگرند. این دیدگاه می‌تواند خیلی صادقانه و به دور از تزویر و دروغ باشد، ولی به نظر می‌رسد درک دقیق و همه‌جانبه و علمی از واقعیت‌ها و سیر گفتمان‌های اجتماعی در جهان امروز ندارد؛ چرا که دوران امروز دیگر دوران انقلاب نیست و کلمه انقلاب را برای این جنبش‌ها به کار بردن نیازمند ارائه یک صورتبندی دقیق منطقی از مؤلفه‌ها و ملاک‌های انقلابی است که می‌بینیم در این خیزش‌ها و جنبش‌ها به چشم نمی‌خورد. روش سوم **روش واقع‌گرایانه** است. از آنجا که جنبش‌های خاورمیانه در حال رخ دادن است و ما در جریان این تحولات هستیم، هنوز زود است که در باره جنبه‌های گوناگون آن‌ها داوری دقیقی بکنیم. پس راهی نداریم جز این‌که برای کاهش ضریب خطا در فهم این جنبش‌ها، با حزم و احتیاط به ارزیابی بنشینیم. روش واقع‌گرایانه به عنوان دقیق‌ترین روش می‌تواند به درک بهتر ما از تحولات کمک کند. برای این‌که روش واقع‌گرایانه، کارآمد شود، ترکیبی از زمینه تاریخی، یعنی فهم عمیق تحولاتی که در طول این چند دهه در کشورهای خاورمیانه رخ داده از یک‌سو، و نگاه مبتنی بر پدیدارشناسی (Phenomenology) از سوی دیگر، می‌تواند به ما کمک کند که در چارچوب تحولات کنونی، تصویری به نسبت درست و واقع‌بینانه از این تحولات ترسیم کنیم.

نکته آخر این که مقابله با این جنبش‌ها- چنان‌که مثلاً در عربستان شاهد آن هستیم- و پیش از آن تا حدی در بحرین این موضوع تجربه شد، فقط سطح انتظارات جنبش‌ها را بالا می‌برد و فضا را رادیکال‌تر و کار را بر حاکمان و حاکمیت‌های کنونی سخت‌تر می‌کند. بنابراین تزریق پول در پیکر جامعه، چاره کار نیست و چه بسا تاثیرهای منفی داشته باشد و آهنگ

جنبش‌ها را تندتر کنند. بهترین راه این است که خود حکومت‌ها (اگرچه تاحدودی دیر شده و بایستی خود مبتکر تغییر و اصلاحات تدریجی باشند)، در جهت پاسخگویی به خواسته‌های مردم گام بردارند؛ وگرنه خطر رادیکالیزه شدن این جنبش‌ها وجود دارد و طبعاً می‌تواند

برای کشورها و مردم زیان‌های بسیاری در پی داشته باشد

رضا خاتمی: صحبت‌های دوستان در ماهیت این حرکت‌ها تقریباً این بود که این حرکت‌ها ایدئولوژیک نیست، حول منافع ملی زندگی کردن، دموکراسی و... است حالا فارغ از این که پشت آن چیست، گفته می‌شود که این قرن، قرن انقلاب نیست. با توجه به رسانه‌های عمومی و چیزهای دیگر. اما نمی‌شود همانطور که گفتم تأثیر حرکت‌هایی که قبلاً در دو، سه دهه گذشته از انقلاب اسلامی گرفته و الآن شاید مهم‌تر از آن حرکت ترکیه یعنی به عنوان یک الگو برای خیلی از مسلمان‌ها در عین حال که با اسرائیل رابطه دارد، اما آن حرکت را هم می‌کند که حتی مثلاً دشمن‌های اسرائیل هم برایش کف می‌زنند اما یک واقعیت‌ها را هم نمی‌شود نادیده گرفت. آن واقعیتی را که می‌بینید یک میلیون در میدان تحریر مصر نماز جمعه و نماز جماعت می‌خوانند. آقای قرضاوی از قطر بلند می‌شود می‌رود آن‌جا خطبه نماز جمعه می‌خواند همه هم می‌ایستند آن‌جا و گوش می‌کنند و مستقیم همه جا پخش می‌شود. به هر حال این ماهیت مردم آن‌جا هم است. آیا ما در آینده با یک قرائت جدیدی از اسلام روبرو خواهیم شد؟

داوود فیرحی: یک نکته این که ظاهر قضیه این است که موتور محرکه این حرکت را روی دوش جوانان تحصیلکرده و مردم عادی خودجوش است. نکته دیگر این است که این حرکت علیه دولت‌هایی است که مستبد هستند و هم از حیث مسائل اقتصادی و اجتماعی معروف به دولت‌های ناکام هستند یا دولت‌های شکست‌خورده. سومین نکته این است که رهبران مذهبی سیاسی از این جنبش‌ها حمایت کردند و به آن‌ها پیوستند، اما پیوستن‌شان در مراحل بعدی بوده در واقع آن‌ها آغازگر این جنبش نبودند، اما بخش مهمی از جنبش شدند. الآن می‌توانیم از آن‌ها صحبت کنیم. چهارمین نکته هم این است که به نظر می‌آید غرب هم با تأخیر وارد این جنبش شده یعنی به نظر نمی‌رسد حداقل در ظاهر قضایا که غربی‌ها از ابتدا در این حوادث حضور داشتند، اما وارد این بحث شدند دلیلش هم این است که ما در سیاست خارجه آمریکا ابتدا یک شتابزدگی در به رسمیت شناختن می‌بینیم و بعد یک تردید می‌بینیم و دست آخر یک تصمیم می‌بینیم در سیاست‌ها به نظر می‌آید که دوست داشتند جنبش را در یک حدی کنترل کنند. من با ابعاد این جنبش یا حرکت خیلی کار ندارم فقط سعی می‌کنم که آن بخش مذهبی‌اش را توضیح بدهم خلاصه بحثم تحولاتی است که در درون جریان‌های مذهبی رخ داده است. در کشوری این تحولات دارد رخ می‌دهد که در آن‌جا ما دو سازمان مذهبی بزرگ داریم، یکی اخوان است با تمام ابعاد آن که اخوان همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید یک جریان غیررسمی در مصر است اخیراً درصدد است که یک حزبی تأسیس کرده به نام الحریبه و العدالة یعنی بعد از این طرح آن را تأسیس کرده حدود سه هفته قبل این حزب را تأسیس کرده و اراده کرده که یک جمعی بین

رسالت جهانی اخوان و فعالیت‌های ملی اخوان بکند. در کنار اخوان ما یک مدرسه بزرگی داریم به نام الازهر جامعه الازهر که به طور نهادی نفوذ گسترده‌ای در مصر دارد هم در وزارت آموزش عالی‌اش و همین‌طور در بخش‌های بزرگی از مصر این ازهر دارد این جامعه الازهر برغم این‌که این دو نهاد وجود دارند یکی اخوان و یکی الازهر ما شاهدیم که خطبه نماز جمعه میدان تحریر را القرضاوی می‌خواند. یعنی داخل اخوان چه اتفاقی دارد شکل می‌گیرد این قسمت را من سعی می‌کنم بیشتر باز کنم که اخوان در چه شرایطی قرار دارد. شبیه همین بحث را ما در تونس داریم. می‌بینیم که در کنار نیروهای سنتی مذهبی در تونس و همین‌طور نیروهای رادیکال تونس که درگیر هستند یعنی بیشتر خصلت جهادی دارند این النهضه الاهتجاجات الاسلامیه دارد حرکت را تا حدودی دارد دنبال می‌کند و پشت سر آن هم افرادی مثل قنوشی است. سعی می‌کنم این روابط را کمی باز کنم، با توجه به تأثیر گسترده که اخوان دارد و خواهد داشت. اخوان سازمانی است که نباید آن را نادیده گرفت چون که در تهران هم اخوان است در عراق هم هست، در تمام کشورهای منطقه اخوان وجود دارد. در اروپا و آمریکا اخوان شبکه بسیار پیچیده‌ای است.

اخوان یک جمعیت چند کاره است این‌طور نیست که بگوییم که اخوان یک تغییر بسیار گسترده‌ای دارد. رییس اخوان یعنی مرشد عام اخوان که الآن دکتر محمد البدیعه است از بخش رادیکال اخوان بود خودش اتفاقاً از جمله کسانی است که علاقمند و از مشتاقان قطب است خود محمد البدیع البته باید بگوییم که بود چه اتفاقی در اخوان رخ داده این چند سال اخوان را، ما شاهد هستیم که حدود پنج سال قبل در اخوان مصر انتخاباتی شد و آن موقع بخش دموکراسی‌خواه اخوان تصمیم گرفتند که وارد بشوند به دولت.

اخوان اینجا وارد شد اگر بتواند وارد بدنه نظام سیاسی بشود شاید تاثیر زیادی داشته باشد. چون در سیستم انتخاباتی مصر رییس‌جمهور مستقیم انتخاب نمی‌شود. رییس‌جمهور مصر ابتدا در مجلس انتخاب می‌شد بعد مردم رأی می‌دادند. بنابراین نفوذ در مجلس بسیار مهم است. اخوانی‌ها بحثی را که دنبال کردند یک جریانی پیدا شد و معروف شد که اینها اردوغان‌های مصر هستند یعنی این اتفاق در داخل است و آن دو بیانیه هم که دکتر محمودی اشاره کردند مربوط به این بخش از اخوان است. اما درگیری‌هایی که بین اخوان و دولت صورت گرفت بخش رادیکال اخوان بالا آمد یعنی با بازداشت بخش‌های دموکراتیک اخوان بخش رادیکال اخوان بالا آمد که البدیعه‌ها از این‌ها هستند در درون اخوان ما شاهد سه جریان هستیم. این سه جریان عبارتند از بخش‌های نسبتاً رادیکال، بخش‌های دموکراتیک اخوان که البته خیلی زیاد هستند و رهبر معنوی‌شان هم که قرضاوی است و بخش اروپایی-آمریکایی اخوان که اخیراً خیلی در تولید تئوری نقش دارند بخصوص افرادی مثل طارق رضانی در تولید تئوری نقش دارند حالا این شبکه چه طور به هم وصل می‌شوند؟

در واقع می‌شود گفت که در درون فقه اهل سنت ما شاهد یک فقهی هستیم به نام فقه المقاصدی یا فقه مقاصد. اساس این تئوری بر دو جمله است. قرضاوی بحث بسیار مهمی دارد و معتقد است که دولتی که ما می‌خواهیم دولتی مدنی است با

مرجعیت ارزش‌های اسلامی اساساً کاری به شکل دولت به طور کلی ندارد. یعنی این شکل را به شدت مدنی می‌بینند نه ایدئولوژیک منتها معتقدند این دولت وظایف اسلامی را می‌تواند انجام بدهد. داستان از این قرار است وقتی که جنبش ششم آوریل حرکت را شروع کرد و بقیه به آن پیوستند در واقع اخوان تردید داشت که به این جنبش بپیوندند یا نه این تردید حداقل ده روز طول کشید و این قدر جدی بود که شباب‌الاکخوان دچار تب و تاب بودند و اعتراض می‌کردند به سران اخوان که چرا اخوان وارد این جنبش نمی‌شد؟ به دو دلیل وارد این جنبش نمی‌شد اولاً احساس می‌کرد که این حرکت جنبش مقطعی است و باعث می‌شود که مثل خیلی از کشورهای نیروهای تاپ را بگیرند یعنی جنبش با شکست مواجه بشود. دوباره اخوان درگیر بشود با یک پروسه بسیار طولانی زندان و درگیری و دوم به ماهیت جنبش شباب ششم آوریل خیلی آگاهی ندارد. چون اساساً یک جنبش فیس‌بوکی بود جنبش‌های فیس‌بوکی جنبش‌هایی هستند که جنبه سلبی‌شان قوی است اما جنبه ایجابی‌شان قوی نیست یعنی جایگزین‌هایشان خیلی قوی نیست وقتی که اخوان فهمید که چنین اتفاقی در جنبش وجود دارد بنابراین وارد شد به طور سازمانی از اواخر هفته دوم اخوان وارد این جنبش شد. بنابراین اخوان تبدیل شد به یک نیروی بسیار تعیین‌کننده در مصر. این نیروی تعیین‌کننده در میانه یک مثلث بود، سه ضلع مثلث آن‌ها چه چیزهایی بودند؟ یکی نیروهای خارجی بود چون نیروهای خارجی بنا به تحلیل اخوان معتقد بودند که دولت ایالات متحده سعی کرد جنبش را زود به رسمیت بشناسد که جنبش به تدریج وجه مذهبی‌اش غلیظ نشود. چون جنبش با این‌که مدنی بود هر روز که می‌گذرد وجه مذهبی‌اش دارد قوی‌تر می‌شود. درست است که این اسلام، اسلام سیاسی نیست اما سلوک و ادبیات مذهبی وارد آن بیشتر شده نمادهای مذهب در آن دارد بیشتر می‌شود بنابراین اخوانی‌ها تحلیل‌شان این بود که زودتر دارند سعی می‌کنند که قانع کنند مبارک را بعد اگر مبارک زود کنار برود احتمالاً الگویی شبیه به ترکیه شکل می‌گیرد با حفظ ساختار ارتش و ساپورتی که ارتش حرفه‌ای دارد از آمدن اخوان جلوگیری می‌کند یا از رادیکال شدن جنبش جلوگیری کند. هر چند که در درون اخوان تغییرات دموکراتیک جدی است اما غربی‌ها به اعتبار سابقه اخوان اعتمادی به اخوان ندارند شاید هم درست می‌گویند چون اخوان هنوز یک دست نشده یعنی تمام روایات دموکراتیک از مذهب در آن حاکم نشده یعنی اخوان در مرز است این استعداد را دارد که رادیکال بشود اما اخوان شاید به ضرورت، چهره دموکراتیکش را دارد نشان می‌دهد شاید هم واقعاً دارد چهره دموکراتیکش را نشان می‌دهد این بحثی است که هنوز در بین تحلیل‌ها دارد جریان پیدا می‌کند.

این یک ضلع مثلث بود یعنی نیروهای خارجی اخوان یک موضع‌گیری دارد در مقابل الازهر و این موضع‌گیری مهم است چون به لحاظ سنتی الازهر با دولت کنار آمده است.

اخوان نگران بود که این فضا بخصوص این رهبر جدید الازهر یک شخصیتی است که ادبیات مدرن هم دارد نگران بود که آن‌ها فتوا بدهند و در حمایت از دولت جدید به خاطر همین هم یک رفت و برگشت‌های خیلی وسیعی وجود داشت بعد سومین

خطی که وجود دارد در مصر یک نوع سکولاریزم است که هم در ارتش است در بخش‌های بزرگی از ارتش است و هم در بخشی از جامعه است که این‌ها حتی سعی می‌کردند آن دانشمند شیمی احمد الزبیر را دعوت کنند.

بنابراین این‌ها آمدند تکیه کردند به آن جریان‌های دموکراتیک یا گرایش‌های دموکراتیک مذهبی بخصوص قرائتی که قرضای داشت و قرائتی که قنوشی داشت این قرائت را می‌شود در دو، سه جمله توضیح داد در درون فقه سنی ما این سه فکر را داریم. دوستان می‌دانند که فقه اساس فکر سنی است همان‌طور که در شیعه است. سه تا مکتب است یکی مکتب‌های سنتی است که این‌ها اساساً خیلی درگیر حکومت نشدند تنها انتظاری که از حکومت دارند جلوه‌های مذهبی‌اش را تا آن‌جا که می‌تواند رعایت کند خیلی کاری با حکومت ندارد یکی سلفی‌ها هستند و معروف است به فقه ظاهری خصلت عمده آن جهادی است. یعنی دست به سلاح می‌برد بحث احیای فریضه جهاد را دارد جدی می‌گیرد. این بحث یک رگه‌اش هنوز در اخوان است یعنی این طور نیست که آدم بگوید اخوان این استعداد را ندارد و شاید باز یک روزی برگردد. دیگری فقه مقاصد است فقه مقاصد اساساً چند ویژگی دارد. می‌گویند که روش‌شناسی فقه مقاصد روی این الگوی پنج‌گانه ایستاده یکی این است که معتقدند ما قبل از این‌که راجع به یک حکمی فکر کنیم یعنی راجع به موضوعی حکم صادر کنیم ابتدا باید صحبت کنیم که شریعت چه مقاصدی دارد. یعنی خیلی دقیق و مستقیماً ارجاع نمی‌دهند بلکه سعی می‌کنند که مقاصد شریعت را دنبال کنند که این مقاصد هم عقلانی است. دوم سعی می‌کنند که نثر را در پرتو اسباب و لوازم آن بسنجند مقتضیات زمان و مکان در آن‌ها خیلی مهم است. بعد یک اصلی دارند به نام تمیز بین مقاصد ثابت و وسایل متغیر. این‌ها معتقد هستند که حکومت از وسایل متغیر است اساساً یک شکلی از حکومت وجود ندارد و لازم هم نیست وجود داشته باشد به این ترتیب هر نظام حکومتی که به این‌ها کمک بکند که بتوانند مقاصد شرع را انجام بدهند به آن تکیه می‌کند از جمله دموکراسی. چهارمین ویژگی معتقدند که این نظام سیاسی است که بین ثابت‌های شرعی و متغیرهای جامعه رابطه برقرار می‌کند قرضای می‌گوید که ولایت واسطه است بین زندگی و شرع. بنابراین دولت یک دولت نوگرا می‌شود در عین حال ولایت به معنی ولایت شرعی نیست. ببینید یعنی تصدی دولت یک بحث دیگری هم دارند و معتقدند باید بین عبادات و معاملات تفکیک کرد و آنچه که ثابتات شریعت است بیشتر در عبادات است و هیچ‌کس هم در این دولت یعنی در دموکراسی‌ها با عبادات درگیر نشده. یک بحث بسیار جدی دارد و آن اسلام بدون مرکز است که خیلی مهم است. Decentral Iskam است که اساساً صحبت می‌کنند یعنی هر منطقه‌ای اسلام خودش را دارد دنبال می‌کند با توجه به شرایط تاریخی و شرایط جغرافیایی به همین دلیل است که اخیراً این‌ها معتقد هستند که مسلمانان اروپایی مسلمانان اروپایی هستند نه این‌که مسلمانان در اروپا باشند و بنابراین از اسلام اروپا صحبت می‌کنند، از اسلام آفریقا صحبت می‌کنند، از اسلام آسیا دارند صحبت می‌کنند. مهم‌ترین اثری که این‌ها دارند یک نوع Decentral Iskam است که در آن شکل گرفته در اسلام‌گرایی. همین‌طور که الآن می‌بینید تقریباً می‌شود گفت که

دیدگاه‌های مذهبی در هر کشوری تا حدودی خصلت بومی خودش را دارد پیدا می‌کند در فضایی که این‌ها شروع کردند دنبال کنند این‌ها نکاتی بودند که به ذهن من رسید.

رضا خاتمی: یعنی این طور می‌شود عرایض آقای دکتر فیرحی را خلاصه کرد که مثلاً اردوغان می‌آید بدون این که ظاهراً به طور عملی و عمل‌گرا یک اسلام را بیاورد، در حقیقت این جنبش‌های جدید این حرکت‌های اسلامی را تئوریزه خواهند کرد. یعنی یک نوع سکولاریزم اسلامی را اگر بشود اسم آن را گذاشت در حقیقت این منشأ فرضیات و تئوری‌های جدید خواهد شد اگر قدرت سیاسی هم پیدا کنند.

فیرحی: بله. ولی یک فرقی با ترکیه به نظر می‌آید خواهند داشت. در مورد مصر ما دو سه تا فرضیه داریم. یک راه این است که مصر تکیه کند به ساختار ارتش در واقع سیاست به قدرت نظامی غلبه نکند در این صورت به نظر می‌آید که مصر می‌تواند راه ترکیه را برود. اما گزارش‌ها حکایت می‌کند که ارتش مصر به نظر می‌آید دارد متزلزل می‌شود یعنی اگر سیاست غلبه کند به ساختار ارتش تحولات مصر بدون یک لنگر دارد حرکت می‌کند در این صورت هم استعداد رادیکالیزه شدن در آن است و هم استعداد دموکراتیزه شدن.

جلایی‌پور: راجع به چیستی این جنبش‌ها به نظر می‌رسد این‌ها انقلاب‌های آرام سیاسی هستند و در نمونه‌های قدیم و کلاسیک مثل انقلاب آمریکا در نمونه‌های متأخر مثل اروپای شرقی هستند نه حتی مثل انقلاب‌های رنگی در خود حوزه بلوک خود شوروی سابق مضمون آن بیشتر حقوق شهروندی و مردم‌سالاری و رفاه و این چیزهاست و اتفاقاً این که گفته می‌شود مثل انقلاب اسلامی است واقعاً یکی از ویژگی‌های مهم انقلاب اسلامی از قبل از انقلاب اولاً اسلام یک ایدئولوژی سیاسی خیلی برنده بود که این‌جا اصلاً نیست ثانیاً در این دو کشور ما شاهد نیستیم کسی به طور جدی دنبال تشکیل حکومت اسلامی نباشد و واقعاً حکومت اسلامی یکی از تقاضاهای مهم انقلاب اسلامی بود. نکته دوم این است که این تحولات خیلی بازار تئوری‌های دموکراسی‌خواهی و فرایندهای دموکراتیک را داغ کرده است و بازار تئوری‌های انقلاب دوباره جدی شده است. من در این ارتباط یک توضیح بدهم دو ویژگی معمولاً از میان ویژگی‌هایی که برای انقلاب‌ها برمی‌شمرند دارد زیر سؤال می‌رود و باید خیلی خوب تعبیرش کنیم. یکی این است که چون انقلاب‌ها بالأخره یک حرکت‌های وسیع است و احتمال دارد خونین و پرخطر باشد، لذا در تمام فعالیت‌هایی که از دموکراسی می‌شود در هر دیدگاه نظری واقعاً رهبری کاری است متمرکز و سازمان‌دهی شده ولی در این انقلاب‌ها نشان داده شده که رهبری کاریزماتیک جایش را به رهبری جمعی داده که در فضای مجازی شکل می‌گیرد و بعد عمل می‌کند قشنگ می‌توان نشان داد حتی در انقلاب اسلامی وقتی امام وارد شد و دولت حکومت نظامی اعلام کرد این نقش رهبری که چهار بعد از ظهر به ملت گفت بیایید در خیابان همه می‌گویند تعیین‌کننده بود. یعنی آن پروژه نظامی کردن تهران را به هم زد حالا عین همین حادثه هم در مصر اتفاق افتاد. یعنی آقای مبارک اعلام کرد که من نمی‌روم دوباره همه این فیس‌بوکی‌ها بحث کردند ما فردا چه کار می‌توانیم بکنیم نتیجه این بود که گفتند یک‌سری

بروند به سمت مجلس یکسری هم بروند به سمت رادیو و تلویزیون و بالأخره این حرکت بالای صد هزار نفر رهبری شد ولی به صورت جمعی و نه به صورت فردی و این یک اتفاق مهمی است که نشان می‌دهد که ما وارد دوران جدیدی شده‌ایم و همین طور سازمان‌دهی‌اش هم نشان داد که احزاب تا چند روز اصلاً وارد نشده بودند ولی شبکه‌های اجتماعی وارد شده بودند صنفی، اجتماعی و... لذا این روابط افقی که این قدر بحث می‌شود واقعاً این‌جا خود را نشان داده است. یک اتفاقی که این‌جا افتاده است تبیین شرایط جنبشی و انقلابی آن‌جا زیاد مهم نیست مهم این است که چرا پیروز شده است چون بالأخره در جامعه جدید خیلی از جوامع بستر انقلابی دارند ولی مهم این است که چرا پیروز شده است آن وقت برای پیروزی‌اش می‌شود این را گفت یعنی به عبارت دیگر چرا آن جوان سبزی‌فروش وقتی خودش را آتش می‌زند این انقلاب می‌شود و چرا خبر پیروزی می‌رود در مصر. یعنی مصر را منفجر می‌کند و این مهم است شرایط انقلابی ممکن است باشد ولی اصلاً این‌طور نشود. به نظر می‌رسد این جرقه‌ها که گرفت به خاطر این است که سه فاکتور آن‌جا روی هم افتاد نه این که سه فاکتور وجود داشت روی هم افتادنش مهم است و این منجر به آن انفجار و حتی پیروزی شد. فاکتور اول خیلی جالب است معمولاً انقلاب‌ها در طبقه متوسط خیلی نقش دارد که اصلاً طبقه متوسط ناراضی خیلی حامل انقلاب‌ها هستند. اتفاقی که این‌جا افتاد اول فقیرها دست به اعتراض زدند طبقه متوسط نرفت طرف دولت گله کند از ناامنی که دارد ایجاد می‌شود لذا به طبقه فقیر پیوست. یا حداقل به اعتراضات طبقه فقیر. من خیلی دنبال داده‌های این میدان در این هجده روز هستم ولی گفته می‌شود بالأخره بخشی از جمعیتی که آن‌جا می‌مانده گفته می‌شود فقیر بوده‌اند.

پس یکی عامل اعتراض فقرا، یکی اعتراض شهرنشین‌های طبقه متوسط و عامل سوم دولت‌های پوک. حالا پوکی دولت مبارک به خاطر این بود که ارتشش جدا شد و حسابش را جدا کرد و در تونس انگار از سال‌ها قبل این‌ها فرایند ورشکستگی سیاسی را طی کرده بودند. حالا در برابر چنین بحرانی دولت باید عمل کند و نمی‌توانست عمل کند. لذا این سه فاکتور که روی هم افتاد این انفجار صورت گرفت.

جلایی‌پور: دکتر خاتمی فرمودند قرن بیست و یکم دیگر قرن انقلاب نیست آخر چرا نیست؟ یک آقایی است به اسم جک گلدستون در سال دو هزار و پنج کتابی راجع به انقلاب‌ها نوشته و خوش‌بختانه در ایران هم ترجمه شده است. ایشان کتابش را این‌گونه تمام می‌کند که به من می‌گویند که چرا شما در قرن بیست و یکم از انقلاب‌ها صحبت می‌کنید، قرن بیستم قرن انقلاب‌ها بود. می‌گوید تا وقتی اقتدارگرایی است و راهی برای درمانش نیست انقلاب هم هست و راست هم می‌گوید و الآن این تجربه نشان می‌دهد که اگر بالأخره راهی برای درمان نباشد انقلاب‌ها هم هست.

خاتمی: الآن مصر و تونس نظام را زیرورو نکرده‌اند.

جلایی‌پور: من هم گفتم انقلاب سیاسی است نه انقلاب اجتماعی. نه انقلابی که بخواهد طبقات و یک جامعه توحیدی درست کند یک انقلاب سیاسی و انقلاب‌های سیاسی یک مطالبات خیلی کمی را از رفتن دیکتاتور گرفته تا تغییر قانون اساسی

تعقیب می‌کنند. مثل آمریکا، آمریکا می‌گوید خیلی مطالبات محدودی داشته این انقلاب. همین وابستگی حکومت آمریکا را از انگلیس می‌خواستند جدا کنند و کردند و تمام آن تمرکزگرایی و تمرکززدایی که در ایالت آمریکا بود سر جایش است و هیچ وقت نخواستند این‌ها را به هم بزنند و به نظر می‌رسد کل تمام بحث دارد در آن اشل سیاسی می‌گذرد.

سبحانی: راجع به اخوان من نکته‌ای را اضافه کنم اخوان این اختلاف را از ابتدای کار خودش همراه داشته است یعنی از وقتی که سید قطب در اخوان حرفی که الان می‌زنند اخوانی‌های فعلی می‌گویند که سید قطب متعلق به اخوان نیست ما چیزی را که به عنوان اسلام جهادی مطرح کرد متعلق به ما از اول اصلاً نبوده است همین آقای محمد بقیع به عنوان جریان تندروی فعلی اخوان آدم احساس نمی‌کند که تندرو باشد. کتابی من اخیراً خواندم که یکی از دوستان از مصر آورده بود بحث اخوان المسلمین را شروع کرده بود از همین ورود به انتخابات دو هزار و پنج و بررسی کرده بود و رفتارشناسی کرده بود که به چه ترتیبی وارد شد و چه دستاوردهایی داشت و چه هدف‌هایی را داشت و دیالوگ‌هایی که با حکومت داشتند و پاسخ‌هایی که حکومت به آن‌ها داده بود، همه را بررسی کرده بود. در آن‌جا تحول جدی غیر از آن تغییری که از اول داشتند یعنی سید قطب یک طرف و کل اخوان از حسن البنا گرفته تا امروز یک طرف، یعنی دو عنصر هستند معتقدند که هیچ وقت صاحب تفکر جهادی نبوده‌ایم و دنبال جامعه دینی بوده‌ایم و در سیاست هم اسلام سیاسی در نگاه ما متفاوت است با آن روشی که با اسلحه وارد بشویم و حکومت دینی را به وجود بیاوریم. نکته دیگر راجه به این‌که چه نسبتی با انقلاب اسلامی ایران دارد به نظرم خیلی بحث مهم و در عین حال پیچیده‌ای است. طبیعتاً انقلاب اسلامی تنها نمونه‌ای است که مردم وارد می‌شوند در خیابان می‌ایستند و حق‌شان را می‌گیرند و بعد برمی‌گردند خانه‌هایشان حالا در آن شرایطی که ما آن‌جا داشتیم طبیعتاً یک رهبری کارزماتیک و یک ویژگی‌هایی وجود داشت که ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران است و آن تحول را در شرایط خودش تسریع می‌کند و نتیجه می‌گیرد و به هر حال تأثیر داخلی منطقه‌ای و بین‌المللی خودش را باقی می‌گذارد تأثیر منطقه‌ای آن روز انقلاب به عنوان یک نظریه‌ای که می‌شود بدون حزب بدون گرایش به مثلاً کمونیست‌ها در آن زمان و تشکیل یک حزب قدرتمند می‌شود و مردم می‌توانند بیایند و خون بر شمشیر پیروز شود. این نظریه مهم است و تأثیر می‌گذارد و بلافاصله بر روی کشورهای عربی اثر می‌گذارد و اثر خودش هم خیلی سریع است و تا امروز این اثر هست ولی آن اثر در بخش مقاومت است یعنی شما تمام احزاب مقاوم و تمام کسانی که سرزمین‌شان در اشغال بوده یا حقی از آن‌ها ضایع شده است و می‌خواهند مبارزه بکنند بالأخره با این تئوری موفق شدند و خودشان را مدیون انقلاب اسلامی ایران می‌دانند. اما من باز تأکید می‌کنم از سال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ به این طرف تغییرات بسیار جدی افتاده است. یعنی در همان سال نود حتی شما نمی‌توانستید تصور کنید که یک روز یک سیاه بیاید رییس‌جمهور آمریکا بشود یا تصور این‌که یک اتفاق بزرگی بیفتد و در آن هیچ حزبی نداشته باشد. من اصلاً تعجب می‌کردم که چرا اخوانی‌ها وارد نمی‌شوند و دارند با دولت مذاکره می‌کنند. مثلاً البرادعی‌ها هیکل خیلی زودتر فهمیده و هیکل موضع‌گیری خیلی خوبی کرد و گفت رهبر این جنبش جوان‌ها هستند و مذاکره هم بایستی چارچوب

داشته باشد و این هدف‌های مذاکره است اما اخوانی‌ها همان موقع داشتند با دولت مذاکره می‌کردند فکر می‌کردند این یک حرکت گذرا است و تمام می‌شود و گفتند از این موقعیت استفاده کنیم و یک دستاوردی داشته باشیم در فضایی که به وجود آمد. بنابراین انقلاب اسلامی از همین سیر که ایشان می‌گویند بحث کنیم انقلاب اسلامی اگر یک مدل اقتصادی موفق ارائه می‌کرد و در بحث مردم‌سالاری و مشارکت جامعه مدنی همان مسیر را ادامه داده بود و به تجربه‌های جدید دست پیدا کرده بود طبیعتاً می‌توانست در کنار ترکیه که امروز مدل مورد توجه است. سه‌جا اسلام سیاسی حضور واقعی در حکومت پیدا کرده است یکی در ایران بعد از ایران در سودان و بعد حزب عدالت و توسعه در ترکیه است. ما انقلاب مردمی کردیم یعنی مردمان حرکت کردند آمدند در خیابان با آن رهبری و با آن شرایط آن زمان باز برگردیم به آن زمان یعنی دوران جنگ سرد منازعات جنسش ضد خارجی و ضد استعماری بود. بعد از جنگ سرد دیگر دلیلی به آن معنا و به آن شکل وجود ندارد. اتفاقاً در کشورهای عربی دلایل واجب‌تری است که این‌ها با فهم و درک از مصلحت‌های خودشان نه فقط شعارها ضد آمریکایی نیست ضد اسراییلی هم نیست این دلیل این نیست که به استقلال‌شان توجه ندارند، داستان از سال ۱۹۹۰ به این طرف شروع شده امروز در هر نقطه‌ای بنا بر مقتضی شرایط خودش به این‌جا رسیده است آقای خالد مشعل بعد از جنگ غزه آمد تهران این‌جا سلام علیک حال و احوال کرد و اما در فرودگاه ترکیه به خبرنگار ما گفت که مدل ما ترکیه است.

بنابراین ما اصلاً بحثی داریم مربوط به خودمان است ما خیلی دلمان می‌خواهد انقلاب اسلامی جمهوری اسلامی الگو قرار بگیرد در بحث مقاومت برای ما الگو هستید یعنی تمام این‌ها که بالأخره این زمینه توفیقی داشتند، لبنان مقاومت و پیروزی و آزادی سرزمین‌هایش مدیون این است. مقاومت فلسطین قطعاً مدیون انقلاب اسلامی و امام (ره) است. لبنان هم همین‌طور. در کشورهای اسلامی و عربی این انرژی و استعداد کماکان وجود دارد یک روز هم ممکن است به کار گرفته شود و به عنوان یک نیاز مردم، در مقابل اسراییل به کار گرفته شود اما چون ما مدل موفق اقتصادی ارائه ندادیم یا مدل سیاسی که بتواند خواسته‌های جوانان را برآورده کند وجود ندارد، در کشور ما هنوز مسائل انتخابات بعد از دو سال ادامه دارد، درگیری و منازعات و زد و خورد و همه این گرفتاری‌ها را داریم آن وقت چه طور انتظار داریم در این شرایط این تحولات به این بخش کار ما نسبت داده شود. به هر حال در تغییرات و تحولات به نظرم می‌آید که آن بحث تغییر عمومی در فضای کنونی جهان و بحث اینترنت و واقعاً رهبری جمعی که یک موضوعی قبلاً حتی در رهبری‌های جمعی، شورایی و مشورتی در یک مجلسی که صد یا دویست و یا سیصد نفر با هم بحث می‌کردند و نتیجه‌ای می‌گرفتند، امروز میلیون‌ها نفر و حتی صدها میلیون نفر در فیس‌بوک یک نظریه که مطرح می‌شود نه تنها پزشکان و مهندسان و جوانان و بچه‌های هشت و نه ساله گرفته از کشورها و ملت‌های مختلف به هم ایده می‌دهند و ظرف چند ساعت یک نظریه و یک ایده از آن در می‌آید. یکی شد بحث تغییرات جهانی یکی بحث فضای اینترنتی و یکی هم تغییر ماهیت منازعات این‌ها باعث شده است که اصولاً فضای دیگری به وجود بیاید. آخرین بحثی که من فکر می‌کنم در بحث آینده‌نگری این مسائل می‌شود از آن استفاده کرد و خیلی مهم است

برمی‌گردد به این‌که دموکراسی به نفع آمریکا است یا به ضرر آمریکا. برای پاسخ آن باید یک اشاره تاریخی داشته باشیم. آن تغییراتی که رخ داد و آن طور که اول بحث عرض کردم که خاورمیانه به دلایل دوگانه‌ای این بدهی را هنوز نداده بود که یکی: در داخل این سیستم‌ها به هر حال یا پادشاه‌های نظامی بود یا جمهوری‌های نظامی یا اصلاً حکومت نظامی بود. به هر صورت این‌ها به این راحتی به تحولات تن نمی‌دانند دوم: این جمهوری‌های نظامی دلایلی داشتند برای این‌که رفتاری و مشکلاتی که دارند را زیر یک حلقه‌ایی و یک سایه‌ایی بیوشانند تا اصلاً دیده نشود و آن سایه، مبارزه‌شان با اسرائیل بود. اگر بپرسید در سوریه چرا هیچ خبری نمی‌شود به دلیل همان اشغالی است که الآن در جولان وجود دارد، وقتی در جولان اشغال وجود دارد دیگر دلیلی ندارد که مردم بتوانند چنین تحرکی داشته باشند مردم خیلی گرفتار هستند. همه پول، ثروت و زندگی‌شان صرف جنگ شده است خرج ارتش‌های پرخرج شده است دموکراسی‌شان یعنی حق مشارکت‌شان نقض شده است به دلیل این‌که این حکومت‌ها هم می‌خواستند مبارزه کنند این حکومت‌ها در زمان خودش هم چیز بدی نبوده است یعنی قبل از سال ۱۹۹۰ در زمان جنگ سرد این حکومت‌ها جوابگو بوده‌اند هر کسی که می‌توانسته است بیشتر علیه خارجی‌ها اقدام و مقاومت کند مردم به آن رأی می‌داده‌اند. مثلاً عبدالناصر با آقای مبارک تفاوت زیادی نداشته است تفاوتش در تغییر آن شرایط به شرایطی که الآن با آن مواجه هستیم بعد از آن مثلاً تا حدود سال ۲۰۰۰ که بحث خاورمیانه به نوعی مطرح می‌شود و تا سال ۲۰۰۲ که داستان برج‌های دو قلو و آن اقداماتی که القاعده می‌کند موضوع طرح خاورمیانه بزرگ قبل از آن وجود دارد ولی بعد از ۱۱ سپتامبر رونمایی می‌شود. وقتی آمریکایی‌ها طرح خاورمیانه بزرگ را مطرح کردند در آن نوشتند که مشکل دیگر کمونیسم نیست مشکل تروریسم است تروریسم ریشه‌اش چیست؟ فقر است، نبود دموکراسی است و تروریسم ریشه‌اش نبود حقوق بشر است. برای این‌که تروریسم نباشد ما بایستی این چند مسأله را در این کشورهای خاورمیانه که منبع تروریسم است و سازنده ترور است از بین ببریم. حالا چگونه می‌توانیم آن را از بین ببریم طرح خاورمیانه بزرگ را مطرح کردند. ما در وزارت خارجه آن زمان کمیته‌ای تشکیل دادیم و اتفاقاً من خودم مسئول آن کمیته بودم که نحوه برخورد با این جریانی که غرب و آمریکایی‌ها دنبال کردند چه باشد؟ آیا ما صرفاً رها کنیم که هر چه می‌خواهند بگویند؟ می‌دانستیم که باید بررسی کنیم و نحوه برخورد با آن را تنظیم کنیم اما این داستان طرح خاورمیانه بزرگ زمانی که در فلسطین و بعضی از کشورهای عربی پیگیری شد به شدت مواجه شد با بحران‌های اساسی. مهم‌ترینش در فلسطین بود که حماس همان زمان سرکار آمد آمریکا معتقد بود حماس تروریسم است. در عربستان سعودی همین که نظرسنجی کردند معلوم شد که بن‌لادن نفر اول است، در آن‌جا آمریکایی‌ها وحشت کردند در سوریه مذاکراتی که بین آمریکایی‌ها و آقای اسد رخ داد آن وقت بحث این بود که اگر در این‌جا ما الآن برویم کنار با این‌که اقلیت هستیم، شما فکر نکنید یک آدم شیک بیاید سرکار و اخوانی‌ها بیایند سرکار. اخوانی‌های سوریه مثل اخوانی‌های مصر و ترکیه نیستند. خلاصه اولین مشکل‌شان آمریکا است لبنان هم که کنارشان است و آمریکایی‌ها را ترسانند و آمریکا عقب‌نشینی کرد. من معتقد هستم که طرح خاورمیانه بزرگ را آمریکایی‌ها دیگر پیگیر اجرای آن نبودند. به

ضررشان بود، اما در عین حال پیش‌بینی می‌کردند. من هم موافقم که اروپا عقب‌مانده مانند کشورهای منطقه که هنوز بعضی از آن‌ها درک نمی‌کنند. رهبران خیلی از این کشورها نمی‌دانند که موضوع این تحول موضوع خواست یک کشور یا استعمار یا یک حزب و گروه نیست. نباید دنبال عوامل و دلایل امنیتی این اتفاقات باشند. این اتفاقاتی است که خواه ناخواه می‌افتد. بنابراین آمریکایی‌ها پیش‌بینی می‌کردند که این تحول رخ می‌دهد. بنابراین آمادگی خودشان را حفظ کردند تا این شرایط وقتی اتفاق افتاد آن‌ها از صحنه عقب نمانند و به نظر من فرمول دارند. فرمول اسلامی آن‌ها همین ترکیه است، بحث دموکراسی و غیرایدئولوژیک بودن این حرکت‌ها را پیگیری و دنبال کردند، با اخوان مذاکره کردند، البرادعی یک جمله گفت که من ندیدم اخوان آن را تکذیب کند. البرادعی گفت که خبری هم که آقای فیرحی راجع به این بحث حزب جدیدی که اخوان درست کرده‌اند، همین را ثابت می‌کند. البرادعی گفت ما با اخوان توافق کردیم که قانون اساسی بعدی یک قانون سکولار باشد. هیچ حزبی بر اساس مذهب نتواند در این‌جا حکومت کند. پس به نظر می‌آید که این روند اتفاق افتادنی است و آمریکایی‌ها آماده‌تر از همه برای برخورد با این روند هستند و البته با توجه به توان و قدرت آمریکایی‌ها و نقش آن‌ها و نفوذ آن‌ها که در مصر مشخص است. آمریکا سالی ۱،۳ میلیارد دلار به ارتش مصر کمک کرده در ۳۲ سال و این طبیعتاً نقش نفوذ این‌ها را بیشتر کرده. به همین دلیل به راحتی بعد از یک مقاومت‌هایی که کرد اجازه داد این تحول اتفاق افتد و رخ دهد. بقیه جاها و حتی همین لیبی من خودم از روزی که این اتفاق افتاده مدام منتظر این هستم که یک نفر از ارتش به نوعی فذافی را حذف کند و تحول به راحتی اتفاق افتد و فکر می‌کنم که حتی در لیبی با این‌که ذهن آدم سریع می‌رود سمت سومالی و این‌که جنگ داخلی اتفاق افتد، فکر می‌کنم در لیبی هم همین می‌شود یعنی یک ارتشی است که به عنوان سامان دهنده وحدت ملی یک کشور حتماً باید باشد. اگر نباشد طبیعتاً بعید می‌دانم که آمریکایی‌ها هم پیگیر تحول شوند. بعد از آن یک روند دموکراتیزیشن که طبیعتاً در آن اگر اسلامی‌ها هم توانستند، در مصر اگر اخوانی‌ها توانستند مدل دهند و مردم مصر را قانع کنند رأی آوردند آن‌ها هم مثل حزب عدالت و توسعه می‌توانند پیگیری کنند و در بخش اقتصادی هم که اصلاً به آن اشاره نشد به نظر می‌رسد آمریکایی‌ها دنبال یک مارشال عربی هستند. یعنی این طور از نوع صحبت‌ها و برخورد و نظریات آن‌ها می‌فهمم که وقتی تحولات یک شکل و شمایلی پیدا کند آن وقت آن‌ها با سرازیر کردن کمک‌های مالی و فکری به دنبال این خواهند بود که سر و سامانی هم به وضع اقتصادی دهند که آقای دکتر جلالی‌پور گفتند که بحث طبقات فقیر و پایین که واقعاً در این جنبش‌ها همان‌طور که گفتید پیوستند به طبقه متوسط شهری، ولی من بر خلاف نظر ایشان معتقدم که طبقه متوسط شهری جنبش را آغاز کرد.

خرازی: آمریکایی‌ها بر اساس ارزیابی که داشتند باید تا پایان سال ۲۰۱۴ حدود هشت نه کشور دنیا رؤسایشان عوض شوند. یا باید توسط انتخابات عوض شوند. یا بر اساس حذفی که وضع جسمی رؤسای کشورهاست. مصر، تونس، عربستان سعودی، الجزایر، یمن و عمان و لیبی. بعضی از این‌ها فرجام بسیار نامشخصی داشتند و بعضی از این‌ها وضعیت مشخص‌تری دارند. نگاه

سیستم امنیتی با نگاه استراتژیکی که یک سیستم سیاسی پشت پرده دارد کاملاً متفاوت است و فرایند سیستم‌های جانشین در نگاه و تفکر غربی کلیدش زده شده. یک جایی را بر اساس چرخه دموکراتیک و دموکراسی‌خواهی تنظیم کردند و یک جا را بر اساس خود چرخه بین قدرت در سیستم قبایلی مانند همان نکته که آقای دکتر محمودی اشاره کردند عربستان سعودی و لیبی را آن‌ها آن گونه تصور می‌کردند که بر اساس چرخه قدرت درون طایفه است که می‌تواند تعیین کننده باشد که البته لیبی این معادله را به دلیل نقش مردم و حرکتی که انجام شد لیبی وارد یک سیویل‌وار شد متفاوت شده و جریان جدیدی ایجاد کرده. کلید قضیه این‌جاست که ما دچار یک نوع ابهام در نظرات خودمان نشویم. حرکت دورن مصر حرکت اصلاحی شروع شد. مردم روز اول شعار اصلاح نظام می‌دادند ولی به فاصله چند روز تبدیل به اسقاط نظام شد. این اصلاح نظام به اسقاط نظام تبدیل شدن یک فرایندی است که آمریکایی‌ها مدیریت کردند.

خرازی: الشعب یرید اسقاطا ابتدا اصلاح نظام بود ولی بعداً تبدیل به اسقاط نظام شد. چه اتفاقی افتاد؟ نکته دوم رییس سیا در مجلس نمایندگان آمریکا می‌گوید ما در جهت ترویج فرهنگ و اندیشه لیبرالیسم که یک ایدئولوژی مقتدر در جهان است و امنیت و ثبات جهان را در پناه استقرار فرهنگ و اندیشه لیبرالیسم می‌دانیم آمدیم یک سری گام‌های اصلاحی را برداشتیم. گام‌های اصلاحی ما باید در درون سیستم‌های سیاسی روز دنیای اسلام و دنیای عرب درست شود و به وجود بیاید. برای این ناچار هستیم یک سری تضییقات به اسرائیل کنیم. ناچار هستیم اسرائیل را محدود کنیم. ناچار هستیم فرایند تصویرسازی مثبت از آمریکا به وجود آوریم. آمریکا بنا نیست تا ابد هزینه‌پرداز تصویر غلطی باشد که خودش به دست خود آورده و از آن مهم‌تر رسماً رییس سازمان سیای آمریکا در مجلس نمایندگان می‌گوید ما شصت میلیون دلار به انتفاضه دموکراسی که ما اسم آن را گذاشتیم کمک کردیم. شما در درون این انتفاضه‌هایی که دارد شکل می‌گیرد و حرکت‌هایی که دارد شکل می‌گیرد یک پرچمی که الموت لاسرائیل یا الموت لامریکا باشد نمی‌توانید پیدا کنید. کاملاً هویت این‌ها مشخص است که مدیریت شده است و به نظر من عدالت، شعار آمریکایی‌هاست. شعار چرخه قدرت، قدرت باید چرخه خاص خود را داشته باشد شعار لیبرال دموکراسی آمریکاست. آمریکایی می‌گوید ما فریب اروپایی را خوردیم. این حرفی که دارد آقای چامسکی می‌زند یا ادوارد سعید می‌زند آن‌ها حرفش این بود که ما آمریکایی‌ها در اواسط قرن بیستم به بعد فریب اروپایی‌ها را خوردیم. ما چه زمانی طرفدار نظام‌های توتالیتر بودیم؟ پدیده انقلاب آمریکا پدیده حمایت از تمام انقلاب‌ها و نهضت‌های جهان بود. جامعه‌شناسی انقلاب آمریکا چنین پیامی داشت به نظر من این‌ها معتقدند ضعف قدرت، سندرم حاکمیت در زوال دنیای عرب را به وجود آورده. یعنی حاکمیت امروز دنیای عرب و دنیای پیرامونی عرب مثل همین جمهوری‌های بالای ما که در این روزهای اخیر شروع شد، یک سندرم در حال زوال هستند. تعارفی ندارند که در حال فروپاشی هستند و برای این‌که بتوانند در برابر این فروپاشی مراقب باشند که با پدیده‌های بدتر از خود این‌ها روبرو نشوند دارند مدیریت بحران می‌کنند. با احترام و توجه به تمام مباحث مهمی که دوستان فرمودند عرض می‌کنم ما به دلیل نگاه نوستالوژیکی که گاه داریم به پدیده‌های

سیاسی به دلیل روحیات شرقی که داریم از حس دینی و مذهبی خودمان و باورهای اعتقادی خودمان یا شرقی خودمان برخوردار از روحیه نوستالوژی می‌شویم، گرفتار کژتابی‌های مفهومی نشویم. این کژتابی‌های مفهومی هنوز که هنوز است دارد به ما این درس را می‌دهد که قضاوت زود هنگام راجع به ماهیت پشت پرده این انقلاب‌ها نکنیم. با توجه به کتاب جدیدی که راجع به انقلاب‌های مخملی است ترجمه کردم، و زیر چاپ هست این یک ورژن جدیدی است از انقلاب‌های مخملی که جای دیگر کلید خورده و برای آمریکا کشوری مثل ترکیه داشتن بسیار بهتر و بهتر است تا کشور وسیعی مثل مصر داشتن.

خاتمی: چون در مورد آینده صحبت می‌کنیم برداشتی که من از صحبت شما دارم این است که اگر این حرکت‌ها باعث استقرار دولت‌های دموکراتیک نسبتاً لیبرال شود آمریکا می‌تواند سیاستش را در محور سیاست منطقه‌ای که اسرائیل است عوض کند.

خرازی: یک نکته دیگر هم هست. گرفتاری سیاست خارجی ایران بر خلاف این که تصور می‌شود ایران در یک مرحله توانسته اهدافش به نتیجه برسد، تازه شروع می‌شود. در مواجهه با دشمن مشترک است که ایران گل می‌کند. پدیده‌های یک قومی‌گیری عرب شکل می‌گیرد، سنی‌گرایی و تقید به تسنن و تعبد به تسنن در برابر تشیع ماهیتش قوی‌تر و مستحکم‌تر خواهد شد. مقاومت شکل و شمایل دیگری می‌گیرد و موقعیت ایران موقعیت متزلزلی می‌شود. یعنی من معتقدم آن کسانی که طراحی این جریان‌ها و این حرکت‌ها و این جنبش‌ها و این انقلاب‌ها یا این اصلاحات یا این اسقاط‌ها را که هر جور اسمش را بگذارید، بازی را از بین اسلام و غرب، بین اسلام و کفر آوردند در درون اسلام و اسلام، شیعه و سنی، عرب و عجم، ترک و فارس. این اتفاق در معادلات آینده سیاسی ما رخ خواهد داد.

فیرحی: من تصورم را با یک شرط دنبال می‌کنم. احساس می‌کنم که مصر دروازه جهان اسلام است. یعنی این تحولات هر چه رخ دهد مصر دروازه این تحولات است. آن هم برمی‌گردد بر سر قمار در تسلط بر ارتش. بحث این است که اگر ایالات متحده بتواند ارتش را به عنوان یک ارتش حرفه‌ای نگه دارد، در این صورت یک نوع اسلامگرایی دموکراتیک را می‌تواند تضمین کند. این‌ها نمی‌توانند قانون اساسی آن‌جا را سکولار کنند. البرادعی اظهار نظر کرد که قانون اساسی آینده سکولار خواهد شد با پشتیبانی جوانان شش آوریل این جمله را گفت. بلافاصله اخوان با مهارت خودش را کنار کشید و موضع نگرفت. اما الازهر گفت که اسلام دین رسمی مصر است، اگر فرض کنیم سی تا چهل اخوان نفوذ دارد و در سنتی‌ها سی درصد الازهر نفوذ دارد، اگر مسأله برود به سمت اسلام و سکولاریزم مسلمان‌ها برده‌اند. یعنی مسلمان‌ها اجازه نمی‌دهند که در قانونی اساسی آن‌ها اسلام به عنوان دین رسمی حذف شود. چون الآن هم هست.

خرازی: به خاطر قدرت و ماهیتی که مسلمان‌ها در آن‌جا دارند.

فیرحی: در واقع اگر بحث برود به سمت کنترل ارتش حرفه‌ای که ارتش حرفه‌ای دموکراسی را ساپورت کند، در این صورت اخوان و نیروهای مذهبی در موضع خاصی قرار می‌گیرند که همیشه سیاستگذاری‌شان مجبور است دموکراتیک باشد. اما اگر

ارتش به دلایلی شل شود، به نظر می‌آید که دموکراسی با برد مسلمان‌هاست. چون اکثریت خاموش که مسلمان‌ها هستند اتفاقی که رخ می‌دهد شبیه الجزایر است. در الجزایر این اتفاق افتاد. علی بن حاج و عباس مدنی هر دو در ابتدا رادیکال نبودند اما وقتی وارد بازی معامله با رأی شدند در انتخابات شهرداری‌ها به این نیاز داشتند. وقتی خواستند وارد بازی رأی شوند این‌ها آمدند به تدریج رگ مذهبی توده را تحریک کردند. وقتی این به خروش آمد خودشان هم در موج قرار گرفتند و نتوانستند کار کنند. بنابراین به نظر می‌آید بحث برمی‌گردد به تجربه مصر اگر بتوانند ارتش را نگه دارند تحولات بعدی جهان اسلام هم یکی پس از دیگری مثل دومینو رخ خواهد داد. اما اگر نتوانند ارتش را نگه دارند از دست رفتن مصر در واقع به نفع‌شان است که بقیه کشورها را نگه دارند. این اتفاقی است که احساس می‌کنم بازی بر سر ارتش است. این چند روزه سفرهایی که به مصر صورت می‌گیرد اتفاقاً زوم شده روی مذاکره بین ارتش و شباب و اخوان خودش را کنار کشیده. معنی قضیه این است که یک چیزی دارد رخ می‌دهد. آیا این‌ها می‌توانند در غیاب اخوان و نیروهای سنتی انقلاب را به سامان برسانند یا نه؟ اگر مجبور شوند که اخوان را وارد کنند به نظر می‌آید قصد اخوان متلاشی کردن استقلال ارتش است. چون اخوان چنین نظری دارد و آن پیشنهادی که اخوان داد هم جدی بود، یک طرح این بود که ارتش بماند و بعد بخش اصلی نظام بماند و انتخاباتی را برگزار کنند یک بخش این بود که اصلاً حزب حاکم تبدیل شود به عضوی از کمیته و این کمیته را ارتش حمایت نکند بلکه این کمیته را قوه قضاییه و موتمنین هدایت کنند. این طرح را نه آمریکا پذیرفته و نه ارتش. به نظر می‌آید قائله برمی‌گردد به سر رابطه ارتش و دموکراسی و اسلام.

خاتمی: ما خیلی مایل بودیم به تحولات در کشورهای دیگر هم پردازیم منتها آقای دکتر فیرحی با این بحثی که کردند شاید بشود این طور جمع بندی کرد که مصر دروازه تحولات در جهان عرب است اگر این پدیده مصر را خوب بشناسیم در حقیقت می‌توانند مثل یک **Proto Type** تحولات منطقه‌ای است، به اضافه این‌که هر سرنوشتی که این‌جا داشته باشد اثرات مستقیم و شاید فوری بر جاهای دیگر داشته باشد.

محمودی: من دو نکته را عرض می‌کنم. نکته اول این که نقش دین و اسلام در مصری که ما به عنوان کلید و بنیان اصلی در این جنبش‌ها از آن صحبت می‌کنیم، بسیار اهمیت دارد؛ هم اسلام سنتی و هم اسلام سلفی که به دلایلی که بیان شد فعال نیستند. این فقه المقاصدی که آقای دکتر فیرحی ویژگی‌های پنجگانه اش را تشریح کردند به نظر می‌آید بر محور عقلانیت استوار است و تصلبی در آن به چشم نمی‌خورد و می‌خواهد خودش را با شرایط مختلف هماهنگ کند، از ثابت و متغیر سخن می‌گوید و می‌کوشد پاسخ‌های مناسبی به پرسش‌های جدید بدهد. وقتی به این اصول نگاه می‌کنیم، می‌بینیم برون داد یا خروجی آن چیزی جز همسویی و هم‌آوایی با دموکراسی نیست. آیا واقعاً آنچه در ذهن نظریه پردازان اسلامگرا یا نواندیشان دینی یا فقه‌های نواندیش دینی مصر می‌گذرد و از سوی خود آنان بیان می‌شود، برآمده از بیرون مصر است؟ آیا مثلاً سازمان‌های جاسوسی بیگانه این‌ها را القا کرده اند یا اینکه نوعی ضرورت تاریخی و استفاده از تجربیاتی است که جامعه را به

نوعی هم‌نوابی بانظام دموکراسی- که واقعاً بدیلی جز استبداد ندارد- می‌رساند؟ در واقع، بهترین الگوی حکمرانی که جهان به آن رسیده و در جاهایی مستقر شده و امتحان خود را پس داده و در کشورهای شرقی و جهان سوم هم دارد شکل می‌گیرد، همین دموکراسی است. البته ما نقش بازیگران بین‌المللی را در رخداد های خاورمیانه نباید از نظر دور بداریم، اما حوزه فرهنگی و حوزه مناسبات اجتماعی و روابط افقی که بیان کردند بین نسل جوان کشورهای مسلمان‌نشین به چشم می‌خورد را هم نباید از نظر دور داشت. یعنی اگر فرض کنیم که هیچ راهبری بیرونی و خارجی وجود نداشته باشد، آیا جز این است که روشنفکران و تحصیلکرده‌ها و درس‌خوانده‌های جهان اسلام و جهان عرب به سمت دموکراسی می‌روند و فقه خود را نیز با آن متلائم می‌کنند؟ فکر می‌کنم جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی، نظام ارتباطات آزاد جهانی و آن فلسفه سیاسی که از ذهن و ضمیر روشنفکران مصری تراوش می‌کند و همچنین محتوای «عقل عربی» که عابد الجابری به تفصیل از آن سخن می‌گوید و کوشش های فکری که در پی آن است تا فضا را برای تحقق آزادی، برابری، حقوق بشر، دموکراسی و مدارا فراهم بیاورد، از نظر دور نداریم. نکته دوم این است که بر پایه ملاک‌هایی که اکنون عرض می‌کنم، بر این نظرم که آنچه در خاورمیانه در حال رخدادن است و دارای درونمایه آزادی‌بخش و دموکراتیک است، «جنبش» است نه انقلاب. چرا تحولات خاورمیانه «جنبش» است؟ نخست این که، با عقلانیت و محاسبه‌گری گره خورده که این امر البته تناقضی با عواطف، احساسات، فداکاری، ایثار و قاطعیت ندارد. کدام جنبش اجتماعی است که از شور، ایثار، فداکاری و عواطف انسانی تهی باشد؟ حتماً معجونی از این‌هاست. دوم این که این جنبش، به واقع جنبش عدم خشونت است. جنبش عدم خشونت به این معنا نیست که در آن هیچ خشونتی اتفاق نمی‌افتد. شما حق دارید در برابر اعمال خشونت، به دفاع مشروع دست بزنید. این حق مسلم شما است و رفتاری است که از نظر اخلاقی نیز قابل دفاع و تجویز است. اما هنگامی که با اتکاء به فلسفه عدم خشونت با خشونت مواجه می‌شوید، تمایل و گرایش به سوی خونریزی ندارید، نفرت و دشمنی نمی‌پراکنید، حمام خون راه نمی‌اندازید. ما این گرایش انسانی را در جنبش های مدنی خاورمیانه می‌بینیم. سوم این که تغییر و اصلاح، گرایش عمومی و غالب جنبش ها است. اگرچه این خیزش ها در موارد نادری کمی تند می‌شوند، اما به عنوان نمونه، ارتش مصر قدرت مردم را به شکل موقت و به عنوان امانت تحویل می‌گیرد و مردم به طور مشروط با چشم‌های نگران و با دغدغه خاطر بر صحنه می‌مانند و نظارت می‌کنند تا اتفاق سویی نیفتد. البته عقلانیت نیز به ارتش مصر حکم می‌کند در کنار مردم مصر باقی بماند. بنابراین نظام مصر واژگون نشده، کشور مصر از هم نپاشیده و قانون اساسی از اساس ابطال نشده بلکه قرار است بند های اندکی از آن تغییر کند و این همه، به معنی تغییر و اصلاح است، نه انقلاب. چهارم، اگر می‌پذیریم که فرهنگ دموکراسی در این کشورها به شکل آرام و گام به گام دارد رشد می‌کند، به هر حال می‌بینیم تکثر و تنوع در این جنبش‌ها مشاهده می‌شود و درگیری و دعوایی در بروز و ظهور رنگ‌ها، سلیقه‌ها و نمادها به چشم نمی‌خورد، در حالی که در انقلاب یک ایدئولوژی واحد وجود دارد، یک رهبری کاریزماتیک وجود دارد، و ایدئولوژی واحد تعیین می‌کند که مسیر به چه سمتی برود. فکر می‌کنم نشانه‌ها

همه حاکی از آن است که مردم مطالبه حقوق خود را می‌کنند و این که مثلاً سخنگویان جنبش بگویند خیر و سعادت شما در این است که این راه را بروید و آن راه را نروید، این نظام حکومتی را انتخاب کنید و آن نظام حکومتی را انتخاب نکنید، به چشم نمی‌خورد. این ناشی از پذیرش نظریه اولویت حق (Right) (برخیر) (Good) است که پیش از این، در مقاله ای به آن پرداخته‌ام. بنابراین تکثر گرایی و چهره رنگین کمانی جنبش ایجاب می‌کند در آینده در این کشورها نظام های حکومتی، مرکب باشد و نه تک ساحتی، یعنی دموکراسی دینداران شکل می‌گیرد، همان گونه که ما شاهد دموکراسی مسیحی و دموکراسی سوسیالیستی در اروپا هستیم. آری؛ نوعی دموکراسی دینداران می‌تواند در این کشورها شکل بگیرد. برپایه این ملاک ها است که در مورد جنبش های اخیر خاورمیانه از مفهوم «جنبش» استفاده می‌کنم و مفهوم انقلاب را به کار نمی‌برم که مقوله دیگری است.

جلایی پور: من در مورد چشم‌انداز آینده، دو سه نکته را بگویم. بحثی که آقای دکتر خرازی فرمودند راجع به آمریکا که فکرشان و مخصوصاً سیاست‌های دولت دموکرات اوباما ظاهراً مؤثر بود. خودش را به این پدیده خیلی نزدیک کرد، ولی اصلاً طراحی این‌ها نبود. یعنی آن‌جا یک پدیده پیچیده زنده مردمی اتفاق افتاده که البته سیاست‌های دولت آمریکا این بود که ارتش را از دولت جدا کرد.

یک پدیده جدی آن‌جا اتفاق افتاده. من معتقدم که هیچ آدم شناخته شده‌ای این وقایع را پیش‌بینی نکرده. شما یک تکست بگویید که چه کسی وقوع این اتفاقات را پیش‌بینی کرده بود، لذا از این نظر انقلاب بود. انقلاب‌ها غیرمنتظره هستند و همه این‌ها غیرمنتظره بود یعنی کسی چنین انتظاری نداشت. اما نکته دوم راجع به نسبت این قضایا با انقلاب اسلامی بود که دوستان هم گفتند که بالأخره انقلاب ما ضد دیکتاتوری بود و استقلال طلبانه و مردمی بود و روی تمام مردم اثر گذاشته از جمله در مصر. به نظر من خیلی مهم است بالأخره، گرایش‌های مردم‌سالاری دینی داشتیم و... یک گرایش تئوکراسی داشتیم که این‌ها اصلاً نمی‌خواهند تئوکراسی شود. حداقل من آثار آن را در تقاضاهای این‌ها ندیدم. یک نکته دیگر هم در مورد نقش رسانه‌هاست، اگر دقت کرده باشید راجع به جریان شباب و شش آوریل دو بحث در حال قطبی شدن است. یکی این فیس‌بوک و شبکه مجازی را خیلی بزرگ می‌کنند، یکی هم می‌گویند این کارها مسخره بازی و ژینگول بازی است و اصلاً مهم نیست و این دو بحث دارد قطبی می‌شود. من فکر می‌کنم نقش رسانه در این تحولات یک درس بزرگی به همه داده یعنی آن شبکه‌های مجازی سه چیز را خیلی روشن نشان داده است. چون من خودم در کلاس، دولت‌های اقتدارگرا را درس می‌دهم، مهم‌ترین نمونه موفق آن حسنی مبارک بود. مبارک کسی بود که در مورد او می‌گفتند چندین میلیون خارجی و آمریکایی به مصر می‌آیند و بدون این که کسی دماغش خون بیاید از این کشور بیرون می‌رود. این افتخار آن‌ها بود. یاسر عرفات که یادتان

هست

یاسر عرفات فوت کرد و این‌ها فردای آن روز تمام شخصیت‌های جهان را دعوت کردند و مراسم تدفین برگزار کردند. یا اسرائیلی‌ها سال‌های سال می‌آمدند و می‌رفتند در حالی که ضد اسرائیلی‌ترین روحیه را مردم مصر دارند.

می‌خواهم بگویم که واقعاً یک دولت مقتدر و اقتدارگرا بود. حال در ارتباط با رسانه‌ها چیزی که می‌خواهم بگویم این است که سه نکته است که در نظام اقتدارگرا رخنه وارد کرد و این کار رسانه‌ها بود. اول این که نظام‌های اقتدارگرا به خبرنگار اجازه فعالیت آزاد نمی‌دهند، این جنبش خبرنگار درست کرده ولو غیرحرفه‌ای ولی همه‌جایی. یعنی کفایت پانصد نفر از این‌ها باشند با موبایل‌هایشان وقایع را ثبت می‌کنند این کار همه خبرنگارها را می‌کند، لذا دولت اقتدارگرا ممکن است همه روزنامه‌ها را ببندد ولی جلوی پانصد نفر را که نمی‌تواند بگیرد. نکته دوم رژیم‌های اقتدارگرا مخصوصاً همین مبارک تمام گروه‌ها مخصوصاً اخوان را که یک شبکه ریشه‌دار مذهبی قدیمی در مصر بود بالأخره کنترل می‌کرد و ارتباط را از این‌ها می‌گرفت. این شبکه مجازی کار آن سازمان‌ها را می‌کند و ارتباط برقرار می‌کند. یعنی دقیقاً یک حزب سیاسی است ولی یک حزب خوابیده افقی. نکته سوم نخبه‌های ناراضی سیاسی را به مردم وصل می‌کند. من قبول دارم نباید شبکه مجازی را خیلی بزرگ کرد ولی از این طرف هم نباید خیلی کوچکش کرد ولی این سه کار را می‌کند به طوری که می‌تواند رخنه کند در نظام‌های اقتدارگرا و واقعاً در این کشورها کرد. حالا برویم سر آن چشم‌اندازی که مورد بحث است. من راجع به آینده این تحولات دو نکته را می‌خواهم بگویم، به نظر می‌رسد در آینده هر جا شهرهای بزرگ باشد یعنی جمعیت‌های میلیونی باشند و دولت، شفاف و با مشارکت و مسئولانه برخورد نکند به نظر می‌رسد با اعتراضات عمومی روبرو شویم به طوری که نشود آن را کنترل کرد. نمی‌خواهم بگویم جنبش یا انقلاب می‌شود هر چه قدر به این پدیده فکر کنیم تنها پادزهرش مردم‌سالاری است. یعنی همان کاری که ترکیه کرده. ترکیه الآن در مرکز بحران باثبات‌ترین کشور است چون دموکراسی‌اش کار می‌کند. این یک نکته است که واقعاً درس است که جاهایی که جمعیت‌های میلیونی است به خاطر شبکه‌های ارتباطی اطلاعاتی، حالا بزرگش نکنیم ولی این‌ها می‌توانند ضد دولت‌های اقتدارگرا عمل کنند، همیشه با نارضایتی روبرو هستیم. من حتی معتقدم اروپا هم در امان نیست. در همین ایتالیا ممکن است روزی رم به هم بریزد سر همین آقا که این کارها را می‌کند. چون همیشه مقامات فساد داشتند ولی فسادها به این روشنی در همه جا بیان نمی‌شد. مثلاً آقای نخست‌وزیر ایتالیا یک ارتباط با دختر زیر هفده ساله داشته که دیگر این خبر الآن نقل و نبات همه ایتالیایی‌هاست.

نکته دوم هم اگر از آن مدل تبیینی نمی‌شود دست به تعمیم زد که هر وقت سه متغیر روی هم افتاد ممکن است جرقه‌ای در بگیرد و ولی به نظر من می‌شود درس گرفت که وقتی نارضایتی طبقه متوسط باشد، اگر دولت‌ها این‌ها را کنترل کنند پوک می‌شوند و چون پوک می‌شوند ممکن است نتوانند مشکلات فقیرها را حل کنند. لذا این را هم باید درس گرفت که کاری کرد این سه یعنی مشکلات فقیرها و طبقه متوسط و دولت روی هم نیفتد.

خانیکی: در مورد موضوع میزگرد به نظر من بیشتر در حوزه سیاست به آن پرداخته شد. یک مقدار هم طبیعی است به خاطر این که آن چه نشانه هر تحولی است عمدتاً در عرصه سیاست است و پرداختن به خبرها و روندهایی که در آن جا شکل می گیرد. منتها نکته ای که باید به آن پرداخته بالآخره این سطح فرهنگ کجا خودش به عنوان یک عامل تمایز این جوامع وارد عمل می شود. همان طور که دکتر فیرحی اشاره کردند به طور عادی و طبیعی به سمت مصر می رویم و مصر در بحث های ما برجسته می شود یا چرا آن طور که آقای دکتر خرازی اشاره کردند می رویم به شناخت بخش های پنهان مسأله و توافق هایی که هست. من در توجه به این عامل فرهنگی می خواستم چند مسأله را مطرح کنم. چند سال پیش (۱۳۸۶) یک گفت و گویی در ایران انجام گرفت بین نخبگان ایرانی و نخبگان مصری و بعد از آن بود که آقای خاتمی هم سفری داشتند به مصر و در آن جا هم باز گفت و گویی به میزبانی آقای هیکل میان نخبگان مصری و ایرانی انجام گرفت. اگر خواسته باشیم هر دوی این ها را جمع بندی کنیم یعنی چه در این جا و چه در آن جا مصریانی که طرفدار انقلاب اسلامی هم بودند و طرفدار اندیشه امام هم بودند و ایرانی هایی که خیلی به حوزه فرهنگی مصر نزدیک بودند در آخر بحث آن ها بر سر مسأله تشیع و تسنن و مسأله ایران و عرب شکل می رفت که نشان دهنده این بود که عامل فرهنگی عامل خیلی مهمی است و نکته جالب آن هم این بود که مسأله تشیع و تسنن در میان مصریانی مسأله بود که در تقسیم بندی کلاسیک ما جزو لائیک ها یا حداقل سکولارها محسوب می شدند. ولی برای آن ها مسأله شیعه و سنی مهم بود. به نظر من اگر بپذیریم تحت تأثیر متغیرهای جدید از جمله مهم ترین آن ها همین ورود به عصر اطلاعات و شبکه ای شدن جامعه است، مسأله هویت مسأله مهم و برجسته ای شده. بحث بسیار جدیدی را آقای کاستلز مطرح می کند و این که می گوید وقتی جامعه شبکه ای شکل می گیرد یا ارتباطات افقی می شود، اتفاقاً قدرت هویت بر جامعه مدنی هم پیشی می گیرد یعنی می گوید عواملی که در آن جاها تعیین کننده می شود این است که هویت راهبری می کند.

یعنی تا آن جا برجسته می شود که از جامعه مدنی هم پیشی می گیرد. یعنی می گوید در این جوامع مثلاً هویت مقاومت که در برابر هویت مشروعیت بخش شکل می گیرد. از بالا تحمیل می شود حالا چه توسط قدرت های مسلط جهانی و چه توسط حکومت های اقتدارگرا. می گوید آن قدرتی که دارد تحمیل می شود در برابر آن قدرت مقاومتی شکل می گیرد که این قدرت مقاومت می تواند حتی فراتر از جامعه و نهادهای مدنی تأثیرگذار باشد. همان چیزی که در مصر هم آمد و در میدان التحریر شکل گرفت به جای این که در نهادها و احزاب خواسته شود، بروز و ظهور پیدا کند. به این اعتبار پس هویت مقاومت که آقای سبحانی هم به آن اشاره کرد اثر انقلاب اسلامی را هم در آن جا می شود دید هویت مقاومت به تناسب ساخت ها و ویژگی های فرهنگی جوامع مختلف متفاوت می شود. یعنی آن جا دیگر جامعه مصر با جامعه لیبی با جامعه تونس جوامع متفاوتی هستند و یکی از عوامل متفاوت بودن آن هم باز برمی گردد به رابطه ای که بین حکومت و آن ها وجود دارد. به نظر من در چنین شرایطی برغم همه اهمیت هایی که مصر دارد ما از سه چیز حداقل تا همین جایی که در دو کشور جنبش یا انقلاب به نتایج اولیه

سیاسی رسیده و در یک جا هم در لیبی هم در جای تعیین کننده است می‌توانیم حداقل سه تفاوت را به صورت مشهودی بین تونس، مصر و لیبی ببینیم. به نظر من در تونس چه ماهیت و سرشت تحولات و چه چشم‌انداز آینده آن را در قالب الگویی می‌توانیم ببینیم که اگر خواسته باشیم مقداری هم مشابهت سازی کنیم با الگوی تجدد آمرانه‌ای که در ایران و ترکیه قبل از روی کار آمدن اسلام‌گرایان و ایران قبل از انقلاب اسلامی دنبال شد می‌شود دید. یعنی از زمان آقای بورقیبه تا امروز حکومت در آن جا سعی کرده بود یک مدرنیزاسیون خیلی سریع و پر دامنه‌ای را دنبال کند. از دوران جوانی یادم هست مثلاً بورقیبه آمده بود محدودیت را برای روزه گرفتن در ماه رمضان هم وضع کرده بود به این دلیل که روزه در ماه رمضان باعث می‌شود که راندمان کار پایین آید. تا همین الان یعنی مشاهدات خود ما از جامعه تونس این بود که جامعه تونس به نسبت جامعه مصر یا به نسبت جامعه لیبی از ساختار مدرن‌تری برخوردار است و از رفاه نسبتاً بیشتری برخوردار است، ولی از آن طرف استبداد و دیکتاتوری در حدی است که همه می‌ترسند یعنی در آن جامعه قبل از این مرحله می‌ترسیدند. تفاوتش با مصر این است که در مصر هم حکومت همین را می‌خواست ولی به نظر من آن تکثر جامعه فرهنگی مصر به گونه‌ای بود و هست که برغم همه خواسته‌های اقتدارگرایانه مبارک، مبارک نتوانسته بود بر جامعه مصری مسلط شود. در همان سفری که ما در مصر بودیم خیلی جالب بود که هر کجا سوار ماشین می‌شدیم یا در قهوه‌خانه می‌رفتیم جوک و لطیفه علیه مبارک می‌گفتند در حالی که سال‌هاست که گفته می‌شود مصر در آستانه یک انقلاب است و اعمال دیکتاتوری می‌کرد ولی جامعه انگار از او نمی‌ترسید. یعنی آن قدر که در تونس می‌ترسیدند از قدرت و حکومت در مصر نمی‌ترسیدند و یک دلیلی که شاید نمی‌ترسیدند این بود که جامعه مصر جامعه مدنی‌تری بود و نهادهای مدنی در آن جا شکل گرفته بود و این ویژگی جامعه مدنی مصر شاید بشود گفت در جوامع اسلامی کمیاب است. یعنی در مصر می‌شد این نمونه را دید که مثلاً خیلی از مسائلی که برای ما در ایران قابل فهم نبود در آن جا قابل فهم بود بسیاری از عناصری که فکر می‌کنیم با هم جمع نمی‌شوند با هم جمع می‌شدند یکی از نمونه‌های خیلی مشهود آن که فکر کنم خاطر خود شما هم باشد مسأله نجیب محفوظ بود و نوع برخوردی که اخوان با آن داشت. نجیب محفوظ به عنوان یک روشنفکر حداقل سکولار از یک طرف، توسط مسلمانان بنیادگرا یا افراطی ترور شده. از طرفی دیگر قرضای به عیادت او رفته و محکوم کرده این کار را و در عین حال که محکوم کرده بر اندیشه او صحنه نگذاشته. بعد از این هم که از دنیا رفته دو ویژگی که شاید اصلاً در جامعه ما قابل فهم نیست، یکی این که نجیب محفوظ وصیت می‌کند که از مسجد رأس الحسین (ع) او را تشییع کنند و دوم این که اخوان المسلمین برای او ختم و مجلس بزرگداشت می‌گیرد. این برای رابطه یک نهاد و یک حزب حداقل سنت‌گرا یا سلفی یا از آن طرف همان فقه المقاصدی چه رابطه‌ای است؟ آن جا وقتی ما از روشنفکران مصری می‌پرسیدیم، می‌گفتند خیلی از این چیزها که شما فکر می‌کنید با هم جمع نمی‌شود این جا با هم جمع می‌شود. این ویژگی متفاوت جامعه مصری است و همین وقتی به لیبی می‌رود متفاوت است. قذافی در لیبی واقعاً دولت را به پیشادولت برگرداند، مگر آقای قذافی عمده‌ترین کاری که از نظر ساختار حکومتی کرد این نبود که نهادهای دولتی را

تبدیل کرد به کمیته‌های مردمی، یعنی در آنجا وزارتخانه به آن معنا نداشتیم این‌ها همه رؤسای کمیته‌هایی بودند که همه هم از بالا تعیین می‌شدند ولی مجموعه این‌ها در یک جامعه قبایلی یا در یک جامعه مدرن شده آمرانه یا در جامعه مبتنی بر نهادهای مدنی به نظر من متفاوت اثر کرد و متفاوت بودن آن حتماً این است که عامل فرهنگی را باید ببینیم. عامل فرهنگی هم اگر خواسته باشم خیلی خلاصه بگویم آن محرک‌های دور مثل همین ویژگی‌های تاریخی مصر یا ویژگی‌های تاریخی تونس تحت تأثیر عامل جدید ارتباطات و شبکه‌های مجازی که به رابطه‌های افقی تبدیلش می‌کند این در یک رابطه یک به یک قرار گرفت. یعنی فاصله بین جامعه مجازی و جامعه شبکه‌ای با فاصله بین ساختارهای فرهنگی آن‌ها خیلی کم شد و چون کم شد در نتیجه صائق‌های دور و صائق‌های نزدیک در کنار هم عمل کردند.